

پیام فدایی

آبان ۱۳۹۹

سال بیست و پنجم

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سرمقاله

گرامی باد اولین سالگرد خیزش گرسنگان در آبان ۹۸! زنده باد انقلاب!

... اگر چه شورش پابرهنگان در آبانماه، با فرمان مستقیم خامنه ای و تعرض وحشیانه جمهوری اسلامی به خون نشست و طی آن بیش از ۱۵۰۰ تن از جوانان آگاه و کارگر و زحمتکش، با گلوله های تفنگ و مسلسل و دوشکای پاسداران سرمایه، از هوا و زمین به خون غلطیدند و هزاران تن نیز مجروح و یا اسیر و روانه سیاهچالهای رژیم شدند. با فرمان جلادان حاکم، فجایعی آفریده شده که توصیف ناپذیرند. از کشتار حداقل ۳۵ کودک نظیر نیکتا اسفندانی ۱۴ ساله گرفته تا شلیک به سر و مغز و قلب ده ها کارگر و زحمتکش نظیر محسن محمد پور، کارگر ۱۷ ساله. از مادر زحمتکش کرد با ۶ فرزند که با سه گلوله تک تیراندازان مزدور حکومت، هنگام نظاره تظاهرات در پشت بام قلیش دریده شد تا ده ها تن از معترضان بی دفاعی که به نیزارهای ماهشهر پناه بردند و هیچ یک "زنده بر نکشتند" ... اما رژیم دیکتاتور حاکم با وجود تمام جنایاتی که علیه مردم به پا خاسته به خرج داد نتوانست، صدای حق طلبانه کارگران و محرومین را خفه سازد....

صفحه ۲

زنده باد انقلاب!



آبان خونین. آتشی که فرو نخواهد نشست!
خشم توده ها جز با آتش به جان خصم، خاموشی نمی گیرد!

انتخابات آمریکا و مواضع رسوای باب آواکیان و دنباله روان ایرانی اش (۲)

.... واقعیتی که آواکیان و پیروانش بر آن سربوش میگذارند، این است که اگر زمانی دولت امپریالیستی آمریکا در اثر رشد مبارزات توده ها و تشدید بحرانهای ذاتی خویش، برای حفظ منافع طبقه حاکم، اجباراً تبدیل به حکومتی فاشیستی شود، این امر که دولت دست کدام حزب باشد، مطرح نخواهد بود. چون در این صورت دموکراتها به همان اندازه فاشیست میشوند که جمهوریخواه ها. تجربه نشان داده است که دو حزب حاکم همیشه در اجرای سیاستهای (شبه-فاشیستی یا هر نوع دیگری) علیه طبقه کارگر همدست بوده اند. به عنوان مثال، وقتی که جمهوریخواهان در ماه مارس ۲۰۲۰ با تصویب بسته های مالی چندین تریلیون دلاری برای موسسات مالی، به نجات طبقه حاکم شتافتند، نمایندگان دموکرات برای تصویب هیچ قانونی که کمی از بار بحران اقتصادی را از دوش طبقه کارگر بردارد، تلاش نکردند. در دوران اوج کرونا نیز، حزب دموکرات بنا بر منافع مشترک خود با جمهوریخواهان، مانند آنها با هدف از سر گرفتن بهره کشی از کارگران و زحمتکشان و پر کردن جیب همپالکی های خود کارگران و زحمتکشان را برای بازگشت به محل های کار ناامن و آلوده، تحت فشار قرار داد....

در صفحه ۴

در باره "جامعه ایران ظرفیت

براندازی" ندارد!

.... رقیه دانشگری در فوریه سال ۲۰۱۴ در "مسئولیت فردی" در مورد رژیم جمهوری اسلامی نوشته بود "جمهوری ای که به بیداری شهره آفاق گشت، از کشته پشته ها ساخت، در چشم بر هم زنی سرزمینی پر ثروت را به افلاس و مردمی سربلند را به دروزگی کشاند". اگر او به همین سخنان خود پایبند بود امروز بعد از گذشت بیش از چهل سال از عمر ننگین این رژیم دیگر بی هیچ احساس شرمی از مخالفت خود با سرنگونی جمهوری اسلامی سخن نمی گفت و حفظ این چنین رژیمی را با این سخنان که در شرایط کنونی باید صرفاً به جنبش های مدنی و مطالباتی بسنده کرد را توصیه نمی کرد....

صفحه ۱۳

نتایج عدول از

تئوری مبارزه مسلحانه!

... در نتیجه قیام مسلحانه بهمن ماه ۵۷ بخشهایی از مردم مسلح شدند. محاسبات امپریالیست ها ضربه خورد و یک وضعیت دوگانه به جانشین شاه یعنی خمینی تحمیل شد. جو سیاسی جامعه به نفع مردم تغییر کرد، توده ها دلیل اینکه به خواسته هایشان، که به خاطرش انقلاب کرده بودند، نرسیده بودند بهر شکلی که می توانستند خواهان ادامه انقلاب بودند. خلق کردستان پادگان ها را از اسلحه خالی کرده و خود را مسلح کردند. خلق ترکمن در ترکمن صحرا زمین های مالکین بزرگ را مصادره کرده، شورا تشکیل داده و زمین ها را شورایی کشت می کردند و مسلح شده، دو بار با رژیم تازه مستقر شده جنگیده و آن ها را پس زده بودند....

صفحه ۹

در صفحات دیگر

- مرگ شجریان و مواضع فرصت طلبان ۱۱
- جعل مضاعف تاریخ! ۱۶
- مبارزه را به یاد داشته باش، مبارز، رفتنی ست! ۱۸
- چرا یک کمونیست هستیم؟ ۱۹
- گزارش دو آکسیون مبارزاتی در صفحات ۱۲ و ۲۰

گرامی باد اولین سالگرد خیزش گرسنگان در آبان ۹۸! زنده باد انقلاب!



به یاد تمامی زنان و مردان
مبارزی که در جریان
خیزش گرسنگان در آبان
۱۳۹۸ و رویدادهای پس از
آن، در یک سال اخیر با
ایثار جان شیرین خود،
درخت رهایی کارگران و
خلقهای دریند ایران از یوغ
ارتجاع و امپریالیسم را
آبیاری کردند!



اگر چه شورش گرسنگان و پابرهنگان در آبانماه، با فرمان مستقیم خامنه ای جنایتکار و تعرض وحشیانه جمهوری اسلامی به خون نشست و طی آن بیش از ۱۵۰۰ تن از جوانان آگاه و کارگر و زحمتکش، با گلوله های تفنگ و مسلسل و دوشکای پاسداران سرمایه، از هوا و زمین به خون غلطیدند و هزاران تن نیز مجروح و یا اسیر و روانه سیاهچالهای رژیم شدند. با فرمان جلادان حاکم، فجایعی آفریده شده که توصیف ناپذیرند. از کشتار حداقل ۳۵ کودک نظیر نیکتا اسفندانی ۱۴ ساله گرفته تا شلیک به سر و مغز و قلب ده ها کارگر و زحمتکش نظیر محسن محمد پور، کارگر ۱۷ ساله. از مادر زحمتکش کرد با ۶ فرزند که با سه گلوله تک تیراندازان مزدور حکومت، هنگام نظاره تظاهرات در پشت بام قلیش دریده شد تا ده ها تن از معترضان بی دفاعی که به نیازهای ماهشهر پناه بردند و هیچ یک "زنده بر نگشتند" و با خونشان "نیزار" به "لاله زار" بدل گشت... اما رژیم دیکتاتور حاکم با وجود تمام جنایاتی که علیه مردم به پا خاسته به خرج داد نتوانست، صدای حق طلبانه کارگران و محرومین را خفه سازد. پس از آن سرکوب های وحشیانه و خونین، مبارزات مردم ایران در اعتصابات وسیع کارگری در ده ها کارخانه و واحد تولیدی، در اعتراضات زنان، افشار زحمتکش، مال باختگان و ... ادامه یافت و امروز نیز به خصوص در مبارزات کارگران تداوم دارد. واقعیت این است که اگر چه سرکوب ددمنشانه جمهوری اسلامی، امواج جنبش اعتراضی را به طور موقت به عقب راند، اما از آنجا که استثمار شدید کارگران و زحمتکشان، گرسنگی و فقر و بیکاری و سرکوب سیستماتیک جامعه در جای خود باقی است، هرگز نتوانسته و نمی تواند آتش مبارزه را در جامعه فرو نشاند. شدت تضادهای طبقاتی که تراکم شتابناک آنها هر بار شدیدتر و رادیکالتر از قبل باعث انفجار خشم کارگران و محرومین می شود، بی شک شرایط مبارزاتی جدیدی را به وجود خواهد آورد. از این رو، شیخ هراسناک ناشی از احتمال

برای تسلیخ خود، آنها را به آتش کشیده و نابود کردند، نشان داد چه پتانسیل مبارزاتی عظیمی در اعماق جامعه و در میان محرومترین افشار آن علیه استثمارگران حاکم وجود دارد.

قیام کنندگان در آبان ۹۸، علاوه بر فریاد نابودی جمهوری اسلامی و همه جناح های آن، با تشخیص چهره دشمن اصلی، در مقابل سیاستهای ضدانقلابی و ارتجاعی سرمایه داران جهانی و قدرتهای امپریالیستی نیز ایستادند که از طریق بلندگوهای تبلیغاتی خود برای بیرون کشیدن لاشه متعفن نظام پادشاهی از کورستان تاریخ و جازدن آن به عنوان یک آلترناتیو مردمی و "متحد" کننده می کوشیدند. کارگران و زحمتکشان آگاه و مبارز با فریادهای "مرگ بر دیکتاتور"، "نه شاه می خوایم نه رهبر" از آگاهی عمیق سیاسی موجود در صفوف این جنبش خبر دادند و گفتند که نمی خواهند به عقب بازگردند.

و بالاخره قیام آبان ۹۸ چهره فریبکار سرمایه داران جهانی و قدرتهای امپریالیستی حامی جمهوری اسلامی که به خصوص در رابطه با پشتیبانی شان از قطع اینترنت توسط جمهوری اسلامی برجستگی یافت را نیز وسیعاً افشاء کرد و نشان داد که چگونه آنها در حالی که خود را مخالف حکومت زندان و شکنجه و سرکوب جمهوری اسلامی و طرفدار برقراری "دمکراسی" جا می زنند و در حرف با مردمی که حکومت جمهوری اسلامی تسمه از گردن آنان کشیده "همدردی" می کنند، اما در عمل، فضای باز و مورد نیاز رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی برای به خون کشیدن جنبش های توده ای و انقلابی علیه نظام سرمایه داری حاکم را تسهیل و تضمین می کنند.

یک سال پس از قیام گسترده اردوی گرسنگان و بی چیزان در ۱۶۰ شهر ایران که زمین را در زیر پای سرمایه داران استثمارگر و حکومت مدافع آنان یعنی جمهوری اسلامی لرزاند، پاس می داریم یاد جانباختگان این قیام خونین در آبان ۹۸ را، پاس می داریم رزمندگی توده های انقلابی ای که با رادیکالترین شعارها و شیوه های مبارزاتی یکبار دیگر رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و مناسبات ظالمانه سرمایه داری حاکم بر ایران را به مصاف طلبیدند و بانگ صولتمند "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "می کشم می کشم آن که برادرم کشت"، "وای به روزی که مسلح شویم" و زنده باد "نان، کار، مسکن و آزادی" و ... را در جامعه تحت سلطه ما به صدا درآوردند.

قیام قهر آمیز و خونین گرسنگان در سال ۹۸، که طبقه کارگر بخش بزرگ آن را تشکیل می داد، ضمن افشای هر چه بیشتر چهره کریه و سرکوبگر همه دار و دسته های ضد خلقی و کارگر ستیز درون حکومت، عزم تمامی استثمار شدگان و محرومین برای سرنگونی این رژیم و نظام استثمارگرانه حاکم را به نمایش درآورد. این جنبش چه در اعتصابات دیرانه کارگران و چه در تظاهرات قهرآمیز توده های محروم در کف خیابانها، ضرب آهنگ ضرورت "انقلاب اجتماعی" را با بانگی رساتر به صدا درآورد؛ گفتمان فریبکارانه اصلاح طلبی را هر چه بیشتر رسوا نمود و ضرورت مبارزه قهر آمیز و مسلحانه برای برافکندن تمامیت دستگاه ظلم و سرکوب حاکم را بیش از پیش به جلوی صحنه راند و به مساله روز نیروهای آگاه و پیشرو جامعه و توده های به جان آمده تبدیل نمود.

قیام آبان ۹۸، با نمایش دلآوری جوانان مبارز و آگاه که در میدانهای نبرد، با دست خالی هر جا توانستند به مراکز سرکوب و نهادهای دولتی هجوم بردند و ضمن تلاش

"بالاخره مشتتها تفنگ می شوند" و "آبان ادامه دارد" بر دیوارهای خیابانها و کوچه های نقش بسته است.

در سالگرد قیام گرسنگان و محرومین، با گرمی داشت یاد عزیزان جانباخته در این جنبش بکوشیم با همه توان خود، برای آزادی اسرای این جنبش که در زیر سخت ترین شکنجه های قرون وسطایی جلادان رژیم و در معرض احکام اعدام فله ای قرار دارند مبارزه کنیم. توده های رنج دیده و قهرمان ما با تلاش های انقلابی خود در قیام آبان ماه، راه انقلاب پیرومند ایران را هموار نمودند. تردیدی نباید داشت که تنها در چنین مسیرهای انقلابی است که کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های ستمدیده ایران قادر خواهند بود که ایران را از زیر سلطه امپریالیستها رهانیده و زندگی سعادت‌مندی را برای جامعه، به ارمغان آورند.

یک سال پس از ریختن خون ۱۵۰۰ تن از فرزندان حق طلب و آزادیخواه کشور ما و سرکوب خیزش بزرگ آنها برای سرنگونی اهریمنان حاکم، قیام آبان و آرمانهای مردمی آن در اعتصابات دلیرانه کارگران و اعتراضات بزرگ و کوچک زحمتکشان، زنان، جوانان و سایر ستمدیدگان زنده است. خلق خسته و زخمی از پهلویی به پهلوی دیگر می غلظد تا خود را برای نبردهای بزرگتر با اهریمنان حاکم آماده کند.

باردیگر زمزمه جویبارهای کوچک مبارزاتی از سراسر این سرزمین ملت‌هت، از منافذ سیاهچالهای انباشته از مخالفین و مبارزین دریند گرفته تا گلوئی خونین نوید افکاری ها و ... به گوش می رسد. این جویبارها به یکدیگر می پیوندند تا در هیئت سیلی عظیمتر از قبل، پتک امواج آهنین خویش را برای در هم شکستن سد پوسیده دیکتاتوری حاکم، بر آن بکوبند. قلب انقلاب همچنان زنده و پویا می تپد و جریان زندگی در شعارهای "مرگ بر دیکتاتور"، "کشته ندادیم که سازش کنیم"،

دوباره شورش گرسنگان، به کابوس سرمایه داران حاکم و ماشین سرکوب آنان تبدیل شده است.

اکنون در سالگرد این جنبش الهام بخش، گله های مزدوران حکومت، همانند سگان هار و زنجیری به جان مردم افتاده اند، خیابانها و مراکز شهرها را قرق کرده اند و حکومت سرمایه داران با بهره گیری از نیروهای "امنیتی و انتظامی" خویش به ایجاد "قرارگاه های مبارزه با اوباش و اراذل" پرداخته اند و می کوشند با گسترش جو ارباب به خیال خود از یک انفجار اجتماعی دیگر، یعنی شورش گرسنگانی که هر لحظه بر صفوف آنها و بر انبوه متراکم خشم آنان افزوده می شود جلوگیری کنند. جنایتکاران حاکم که در مقابل انقلاب مردم در "یک کشتی" نشسته اند با احساس خطر، زوزه می کشند که "اکنون نارضایتی‌ها از هنگام آبان ۹۸ نیز بیشتر شده و در وضعیت هشدار جدی قرار داریم."

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران

(بخشی از مواضع چریکهای فدایی خلق ایران در مورد "مضحکة اشغال سفارت آمریکا درآبان سال ۱۳۵۸ برای مطالعه نسخه کامل این اثر به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.siahkal.com/publication/Sefarat-Intro.htm>

... آقای خمینی بار دیگر و مثل همیشه با بوق و کرناى گوش خراشش مضحکه ی نه چندان جدیدی را به راه انداخته است. تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم و با استفاده از شرایطی که فراهم کرده اند، به فحاشی نسبت به چریک های فدایی خلق ایران پرداخته و تازه این را به نام مبارزه ی "ضدامپریالیستی" خود جا می زند....

اگر مردم ما در اثر تبلیغات دستگاه دروغ و تزویر پراکنی آقای خمینی، هنوز به خوبی از حقایق باخبر نمی باشند، لاف‌ل خود آقای خمینی و نزدیکانشان خیلی خوب می دانند که چگونه و به لطف و مرحمت چه کسانی توانستند قدرت حکومتی را به دست بیاورند و این را خوب می دانند که با وجه المصلحه قراردادن توده ها، همان توده هائی که صادقانه و تا پای جان دلیرانه مبارزه کردند و شهید دادند، بر سر کار آمدند. آقای خمینی به خوبی می دانند که در ازای اعطای چه امتیازاتی و تضمین کدام منافع همین آمریکا، توانستند قدرت را به دست گیرند.....

حادثه ی اخیر نیز درس های آموزنده ای دارد. سفارت آمریکا ابتدا به وسیله ی پاسداران واریسی می شود، بعد عده ای وارد آن می شوند، درها را می بندند و از ورود مردم جلوگیری می کنند. در حقیقت "اشغال" سفارت با محاسبه کامل انجام پذیرفت و مثل همیشه از این که توده ها در این امر شرکت کنند، ممانعت به عمل آمد، زیرا اگر توده ها ابتکار عمل را به دست گیرند، آنوقت مجالی برای زدوبند و مصالحه باقی نمی گذارند. توده ها فقط "حق" دارند بر علیه آمریکا شعار دهند و فردا که کار آقایان فیصله یافت، باید همه این مسائل را فراموش کنند...

اگر واقعاً هدف شما مبارزه با امپریالیسم است، چرا تاکنون تمام منافع اقتصادی و بنیادی آمریکا در ایران حفظ شده و از آن حراست می شود؟ هزینه هنگفت خرید اسلحه و وسائل یدکی ابزارهای جنگی که امروز شما به وسیله آن ها خلق گرد و سایر خلق ها را به خون می کشید، به جیب چه کسانی جز دولت و سرمایه داران آمریکائی سرازیر می شود و قراردادهای میلیارد دلاری شما با امپریالیسم ژاپن و آلمان و غیره به نفع چه کسانی جز امپریالیست های چپاولگر تمام می شود؟

آینده با وضوح تمام نشان خواهد داد که آقای خمینی و یارانش این بازی را به چه منظوری به راه انداخته اند. آینده نشان خواهد داد که هدف آقای خمینی از این همه هیاهو، نه پرورش روحیه ی انقلابی و ضدامپریالیستی توده ها و نه برای پیشبرد مبارزه ی ضدامپریالیستی، بلکه برای جلب حمایت هرچه بیشتر و تحکیم رابطه خود با امپریالیست ها است. آینده نشان خواهد داد که چگونه دستگاه های تبلیغاتی با توطئه سکوت و با به راه انداختن جریان های انحرافی، خاطره ی اشغال سفارت را از ذهن مردم خواهند شست.

مرگ بر امپریالیسم جهانخوار به سرکردگی امپریالیسم آمریکا!
مرگ بر دغلكاران و فریبكاران!
مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیریش!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدایی خلق ایران

حزبش رهبری شده، اما در عمل از حمایت کامل دموکرات ها (که وظایف اجرایی این سیاست را در سطح برخی از ایالات به عهده دارند) برخوردار است. هیچکدام از مقامات حزب دموکرات پیگیر واقعی تصویب هیچ قانونی برای افزایش مالیات ثروتمندان، افزایش کمک هزینه های پزشکی و مسکن و ... برای خانواده های کم درآمد، نشده اند. حزب دموکرات، هرچقدر اختلافات جزئی تاکتیکی با سیاستهای جمهوریخواهان داشته باشد، در رابطه با سیاستهای پایه ای، مانند ریاضت اقتصادی و تحمیل بار بحران بر دوش طبقه کارگر، با آنها هم رای است. به عنوان مثال، همه ایالت هایی که دموکرات ها و یا جمهوریخواه ها در آنها حاکم هستند در حال کاهش میزان مشارکت دولت در پرداخت به صندوق بازنشستگی و بیمه پزشکی هستند. برخی نیز، مانند فرماندار دموکرات ایالت کلرادو، در حال افزایش اجباری میزان مشارکت کارگران در پرداخت به صندوق بیمه درمان، ویزیت دکتر، دارو و حمل و نقل پزشکی است. فرماندار دموکرات کالیفرنیا نیز اعلام کرده است که مقدار دوازده و نیم میلیارد دلار از بودجه مدارس در سال جاری را به جای نقد، به صورت سفته پرداخت خواهد کرد.

فرماندار دموکرات ایالت نیویورک نیز، به سرمایه داران بسیار بزرگ قول کاهش بیش از ۸ میلیارد دلار کمک های مالی به دولت های محلی را داده است. خود او اعتراف کرده که این اقدام "در تاریخ مدرن آمریکا سابقه ندارد و منجر به قطع تقریباً همه خدمات اجتماعی ای خواهد شد که توسط دولت ایالتی تأمین می شوند، از جمله آموزشهای ویژه، مراقبت های پزشکی کودکان، ترک اعتیاد، اتوبوسرانی و حمل و نقل عمومی و ...". (لینک خبر نیویورک تایمز ۱۶ اپریل ۲۰۲۰ در این رابطه: <https://ny.chalkbeat.org/2020/4/16/21225539/nyc-school-budgets-take-a-hit-as-de-blasio-proposes-827-million-in-education-cuts>)

یکی دیگر از قول های فرماندار دموکرات نیویورک به وال استریت شامل "قطع استخدامهای جدید" و از بین بردن هزاران شغل است. در همین رابطه در سرمقاله نیویورک تایمز شماره ۷ سپتامبر ۲۰۲۰ گفته شده که احتمالاً امور مالی نیویورک به "هیئت کنترل مالی ایالتی" محول شود.

(<https://www.nytimes.com/2020/09/07/opinion/new-york-budget-deblasio.html>) هیئت مزبور، یک موسسه انتصابی تحت کنترل "وال استریت" است که در دهه ۱۹۷۰ (زمانی که نیویورک ورشکسته شده بود) با هدف مدیریت اخراجات گسترده و کاهش وسیع خدمات اجتماعی، ایجاد شد.

انتخابات آمریکا و مواضع رسوای باب آواکیان و

دنباله روان ایرانی اش (۲)

ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م)

من در بیانیه ای از باب آواکیان، اول اوت ۲۰۲۰: در باره اوضاع خطرناک پیش رو، ضرورت فوری بیرون راندن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس از قدرت، رأی دادن در این انتخابات و نیاز اساسی به انقلاب کردن "به نکته مهمی اشاره کردم:

"در این لحظه حساس، باید از هر وسیله عمل غیر خشونت آمیز مناسب برای بیرون کردن این رژیم از قدرت، استفاده شود. اگر علیرغم اعتراضات گسترده با خواست بیرون کردن رژیم ترامپ/پنس از قدرت، این رژیم در زمان انتخابات کماکان در قدرت باقی مانده باشد، آنگاه (با فرض این که انتخابات به واقع برگزار شود) استفاده از کلیه ابزار مناسب برای کنار زدن این رژیم باید شامل رأی دادن علیه ترامپ باشد، بدون این که تکیه اساسی بر روی این روش گذاشته شود. واضح بگویم که این به معنای «رأی اعتراضی» برای برخی کاندیداها که شانس پیروزی ندارند نیست. بلکه برای رأی موثر علیه ترامپ، در واقع باید به نامزد حزب دمکرات یعنی بایدن رأی داد."

به نظرات باب آواکیان در گیر و آشنا شوید.

یک رهبر متفاوت رادیکال
کسی که چارچوب کاملاً نوینی
برای رهایی بشریت تکامل داده است



باب آواکیان، انقلاب نه چوژی کمند!
نموده کمونیست های انقلابی، ستر نوین کمونیسم در ایران
نیر ۱۳۹۹

همدستی دو حزب حاکم علیه طبقه کارگر

ترامپ انعکاس ذات دیکتاتور و جتایتکارانه و ضدکارگری سیستم سرمایه داری (در منفورترین شکل ممکن آن) در شرایط کنونی اش می باشد. اما برای شکست این سیستم، کافی نیست که با فرستادن "بایدن" به کاخ سفید، "ترامپ" را شکست داد.

اما آواکیان و دنباله روان ایرانیش که به رغم همه قیافه های چپ، ماهیتاً راست هستند، حرف از انقلاب میزنند، اما در عمل به دنباله روی از بورژوازی مشغولند.

کارگران و توده های آگاه آمریکایی به روشنی میدانند که برای متوقف کردن ظهور و رشد "ترامپ" ها، باید موانعی که در راه انقلاب برای نابودی کل سیستم امپریالیستی قرار دارند را از میان برداشت، نه اینکه با شرکت در انتخاباتی که هدفش گسترش هژمونی امپریالیسم آمریکاست، با جانبداری از جناحی از طبقه حاکم، به دستیابی طبقه سرمایه دار حاکم به اهدافش یاری رساند. از این روست که عملکرد آواکیان و "م.ل.م" در این انتخابات علیه منافع طبقه کارگر است، و مستقیم و غیرمستقیم منجر به تقویت سلطه امپریالیسم آمریکا علیه طبقه کارگر این کشور و کارگران و خلقهای محروم در سراسر دنیا خواهد شد.

"م.ل.م" و رهبر فکری شان "آواکیان" آنقدر در فریب دادن کارگران و زحمتکشان آمریکا جدی هستند، که در حالی که خود "بایدن" در یکی از گردهمایی های دمکراتها به مثابه بخشی از طبقه حاکم در "مانهاتان" علناً اعتراف کرد که در صورت پیروزی او در انتخابات "سطح زندگی هیچکس تفاوتی با زندگی امروزش نخواهد کرد"، و یا وقتی که دو حزب دموکرات و جمهوریخواه در اجرای سیاستهای شبه-فاشیستی علیه طبقه کارگر و زحمتکشان، همدستیهای بیشمار داشته اند، آواکیان و "م.ل.م" کاسه داغ تر

از آش شده و به طور ضمنی تبلیغ میکنند که حتی اگر شرایط به سمت فاشیسم باشد، "بایدن" میتواند فاشیسم را متوقف کند. درحالیکه واقعیت این است که اگر امپریالیسم آمریکا برای حفظ منافع طبقه حاکم مجبور است به فاشیسم متمایل شود، بایدن و یا هر فرد و حزب طبقه حاکم به دلیل حفظ موجودیت و منافع کل طبقه ای که نمایندۀ آن هستند، بدون شک هموار کننده این راه خواهند بود.

واقعیتی که آواکیان و پیروانش بر آن سربوش میگذارند، این است که اگر زمانی دولت امپریالیستی آمریکا در اثر رشد مبارزات توده ها و تشدید بحرانهای ذاتی خویش، برای حفظ منافع طبقه حاکم، اجباراً تبدیل به حکومتی فاشیستی شود، این امر که دولت دست کدام حزب باشد، مطرح نخواهد بود. چون در این صورت دموکراتها به همان اندازه فاشیست میشوند که جمهوریخواه ها. تجربه نشان داده است که دو حزب حاکم همیشه در اجرای سیاستهای (شبه-فاشیستی یا هر نوع دیگری) علیه طبقه کارگر همدست بوده اند. به عنوان مثال، وقتی که جمهوریخواهان در برخورد با بحرانهای اقتصادی اجتماعی در ماه مارس ۲۰۲۰ با تصویب بسته های مالی چندین تریلیون دلاری برای موسسات مالی، به نجات طبقه حاکم شتافتند، نمایندگان دموکرات در کنگره برای تصویب هیچ قانونی که کمی از بار بحران اقتصادی را از دوش طبقه کارگر بردارد، تلاش نکردند. در دوران اوج کرونا نیز، حزب دموکرات بنا بر منافع مشترک خود با جمهوریخواهان، مانند آنها با استفاده از ترس مردم از خطر افزایش مرگبار فقر و بی خانمانی، و با هدف از سر گرفتن بهره کشی از کارگران و زحمتکشان و پر کردن جیب همپالگی های خود و دیگر بخش های طبقه سرمایه دار حاکم، کارگران و زحمتکشان را برای بازگشت به محل های کار ناامن و آلوده، تحت فشار قرار داد. هر چند که این قتل عمدی کارگران و زحمتکشان توسط ترامپ و

با نگاهی به سخنرانیهای دموکراتها و جمهوریخواهان در کنوانسیونهای انتخاباتی اشان نیز، واقعیت مهم دیگری در رابطه با ماهیت این انتخابات که جریانات اپورتونیست مانند باب آواکیان و امثال "م.ل.م" از دیدنش عاجز هستند را میتوان مشاهده کرد. معمولاً انتظار می‌رود که در کنوانسیونهای انتخاباتی، حملات عمده طرفین رقیب محدود به یکدیگر باشد، اما در کنوانسیونهای انتخاباتی اخیر، مقامات دو حزب حاکم بر آمریکا، بیش از اینکه به اختلافات نظریاتشان با رقیب بپردازند، از آنجا که اختلاف نظرات زیادی در رابطه با مسائل اقتصادی، سیاسی و ... با یکدیگر ندارند، در سخنرانیهای انتخاباتی شان به مردم معترض و مبارز حمله کردند و هراس خصمانه خود از فوران و گسترش جنبشهای اجتماعی را، در سخنرانیهایشان بیان نمودند.

جمهوریخواهان کینه همراه با ترس خود را در فریادهای هیستریک علیه "مارکسیسم"، "سوسیالیسم" و "امواج اعتراضات چپ گرایان که کشور را محاصره کرده اند" به نمایش گذاشتند. دموکراتها نیز از ترس امکان هر چه بیشتر رادیکالیزه شدن جنبشهای اجتماعی، تلاش کردند که خود را دلسوز و همدل کارگران و توده های مردم معترض جا بزنند تا از این طریق، جنبشهای اعتراضی رو به رشد مردم را خلع سلاح کرده و آنها را به مجموعه ای از "جنبشهای هویتی" متخاصم و تکه پاره شده، تبدیل کرده و به سمت بن بست "جنبش های نژادی" (و همچنین فمینیسم) منحرف کنند.

یکی از بازتاب های هراس دموکراتها از رشد جنبشهای اعتراضی (بخصوص وقتی که اعتراضات اجتماعی در نتیجه شرایط پسا کرونا، شدیدتر شدند) را میتوان در شعارهای انتخاباتی "برنی سندرز" دید. (۵) او پیش از شیوع اپیدمی کرونا، به شکلی عوامفریبانه و برای تظاهر به همدردی با کارگران و زحمتکشان معترض، شعار "انقلاب سیاسی" سر داده بود، اما به محض شیوع کرونا و دیدن اولین علایم رشد اعتراضات اجتماعی، کلاً بحث "انقلاب سیاسی" را کنار گذاشت و به طرفدار پر و پا قرص "جو بایدن" تبدیل شد.

کارگران و زحمتکشان، در صحنه مبارزه

برای هر فرد آگاهی، به روشنی معلوم است که نتیجه این انتخابات، زندگی سیاسی اجتماعی آمریکا را به حالت عادی باز نخواهد گرداند. زیرا که اکنون نیروی سیاسی دیگری، در خارج از دو حزب امپریالیستی، وارد صحنه درگیریهای سیاسی-اجتماعی شده است. رویونیست ها و راست های چپ نما مانند "م.ل.م" به دلیل پایگاه طبقاتی خود، هرگز قادر به مشاهده و درک منافع این نیروی سیاسی ای که به طور فعال وارد

مبارزات کارگران و زحمتکشان رو به رشد است و برای خاموش کردن آن، به بیش از عوامفریبی های نهفته در نظرات آواکیانها نیاز هست. به عنوان مثال، کارگران مناطق صنعتی و معلم های سراسر آمریکا شروع به تشکیل انجمنهایی کرده اند که مستقلاً به سازماندهی مبارزات و مقاومت علیه تلاش دولت و سرمایه داران برای مجبور کردن آنها به بازگشت به کار در شرایط ناامن کنونی، پرداخته اند. یا می بینیم که میلیون ها کارگر و جوان آگاه در تظاهرات گسترده ای با سازماندهی های مبتکرانه و مستقل خود، علیه خشونت پلیس و استقرار نیروهای مسلح فدرال در شهرهای آمریکا، شرکت کرده اند. کارگران و کارمندان شرکت های فناوری نیز، همکاری این شرکت های بزرگ با دستگاه نظامی و اطلاعاتی و ... دولت را افساء و علیه آن بارها دست به اعتصاب و تظاهرات زده اند.

زحمتکشان توسط بانک ها، و پشتیبانی از سیاستهای جنگ طلبانه طبقه حاکم علیه خلق های جهان است. (۴) می بینیم که خود دموکراتها تنها با "ترومن" خواندن "هریس"، به ماهیت جنایتکارانه و شبه فاشیستی "هریس" اقرار کرده اند، با این تفاوت که برشمردن این خصوصیات توسط دموکراتها در رابطه با خودی هایشان "تعریف و تمجید" محسوب میشود. درواقع، دموکراتها با انتخاب "کمالا هریس" که (یک دشمن دواتشه طبقه کارگر است) به عنوان معاون "جو بایدن" چارچوب انتخابات سال ۲۰۲۰ را به مثابه یکی از دست راستی ترین مسابقات انتخاباتی آمریکا تعیین کردند. اما کاسه های داغ تر از آشی مانند باب آواکیان و مریدان ایرانیش ("م.ل.م") با دفاع از انتخاب تیم "بایدن-هریس" در انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ این واقعیت را کتمان میکنند.

واقعیت این است که پیروزی و شکست دموکراتها یا جمهوریخواهان، عملاً فرق خیلی بزرگی به حال طبقه کارگر ندارد و شرایط را به نفع ستم دیدگان تغییر مهمی نخواهد داد، زیرا که عملکرد و هدف اصلی هر دو حزب در جهت سرکوب هر نوع دخالت اجتماعی-سیاسی طبقه کارگر و توده های مردم که منافع طبقه حاکم را تهدید کند، میباشد. از این رو، همین واقعیت که هواداران ایرانی باب آواکیان همانند حزب "م.ل.م" در بحبوحه این بحران عظیم اقتصادی اجتماعی، و در پس این همه رنج و مشقتی که به مردم آمریکا تحمیل شده و مردم در مقابل آن در حال مبارزه هستند، طبقه کارگر را به همکاری با تیم "بایدن-هریس" (عروسک های خیمه شب بازی صنایع نظامی و مالی امپریالیسم آمریکا) تشویق میکنند، نشان دهنده موضع خفت بار اپورتونیستی "م.ل.م" و ناتوانی اش در درک واقعیتها می باشد.

علاوه بر اینها، میلیتاریسم و جنگ طلبی های امپریالیستی حزب دموکرات (که با جمهوری خواهان تفاوت بزرگی ندارد) به مثابه معمار اصلی اشغال نظامی عراق و نسل کشی در آن کشور، و یا حمله و نابود کردن لیبی در زمان اوباما، آنچنان آشکار است که حتی ترامپ هم با استناد به جنگ طلبی های امپریالیستی دموکرات ها، ژست مخالفت با گرایشهای نظامی آنها را گرفته است. با رجوع به اظهارات خود مقامات وابسته به طبقه سرمایه دار، می بینیم که اگر حزب دموکرات پیروز بشود، مانند جمهوریخواهان از برخورد با هر گونه موضوعی که منافع سیاسی-اقتصادی و مالی طبقه سرمایه دار حاکم را تضعیف کند، خودداری خواهد کرد. اتفاقاً در این رابطه در مقاله ای در شماره ۷ سپتامبر ۲۰۲۰ "واشنگتن پست" نوشته شده که بعد از انتشار برنامه اقتصادی بایدن، اطرافیان بایدن در تماس های خصوصی با سرکردگان "وال استریت" تصریح کرده اند که پیشنهادهای اصلاحاتی که در برنامه اقتصادی "بایدن" آمده، روی سنگ نوشته نشده است و "بایدن" برای برآورده کردن خواسته های "وال استریت" مفاد برنامه خود را در صورت پیروزی در انتخابات، تغییر خواهد داد.

نه تنها نگاهی به سوابق "بایدن" به عنوان یک مهره امپریالیسم، بلکه ماهیت و سوابق "کمالا هریس" (نامزد حزب دموکرات برای معاونت رئیس جمهور و جانشینی او، که با توجه به سن زیاد بایدن، احتمالش زیاد است) نشان میدهد که تیم "بایدن-هریس" از نظر شبه-فاشیسم بودن، دست کمی از "ترامپ" ندارد. حتی با رجوع به "تعریف هایی" که خود دموکراتها از "کمالا هریس" کرده اند، می بینیم که فاصله "هریس" و "ترامپ" با فاشیسم، به یک اندازه است. به عنوان مثال دموکراتها در تأیید انتخاب "هریس" به عنوان معاون رئیس جمهور، او را "ترومن دموکرات" خواندند. منظور این است که "هریس" حاضر است از تمام توانایی های نظامی امپریالیسم آمریکا، از جمله بمب اتم، برای گسترش و حفظ منافع و هژمونی امپریالیسم آمریکا در جهان استفاده کند. درست مانند "هری ترومن"، معاون "روزولت" که در همان روزهای اول ریاست جمهوری خود؛ پس از مرگ روزولت؛ بمب اتم بر سر مردم بیگناه ژاپن ریخت تا هم جنگ را به نفع امپریالیسم آمریکا تمام کند و هم قاطعیت امپریالیسم آمریکا در استفاده از هر وسیله ای جهت اعمال هژمونی اش را به رقیب نشان دهد.

"کمالا هریس" در مقام های متعددی که داشته (منجمله دادستان کل)، دارای سابقه طولانی پشتیبانی از خشونت پلیس، حبس کارگران و مهاجران، سرپوش گذاشتن بر چپاول دسترنج کارگران و

انقلابی-اجتماعی و حرکت آن به سمت چپ خواهد بود. این تنها جهت گیری درست و چشم انداز واقعی برای موفقیت مبارزات مردم آمریکاست. واقعیت این است که جنبش کارگری آمریکا هنوز رهبری انقلابی کمونیستی خود را برای هدایت جنبشهای اجتماعی به سمت سوسیالیسم که ضرورتی انکار ناپذیر می باشد را ایجاد نکرده است. اما دور نیست زمانی که طبقه کارگر به این هدف دست یابد. زمانی که آمریکا وارد دوره ای اجتناب ناپذیر از بحرانهای انقلابی بشود که ویژگی اصلی آن تشدید مبارزه طبقاتی کارگران با سرمایه داران می باشد، آنگاه ضرورتی عینی این مبارزه طبقاتی، تلاش برای ایجاد رهبری طبقه کارگر در چهارچوب سنتهای تاریخی مارکسیسم-لنینیسم، و اتحاد آن با مبارزات جهانی طبقه کارگر را مقابل کارگران مبارز آمریکا قرار خواهد داد.

هم آوازی رویونیستها با

بخشی از جمهوری خواهان

علاوه بر رویونیست های منحنی که به حمایت از جناح دموکرات امپریالیسم آمریکا برخاسته اند، حدود هفتاد و دو نفر از جمهوری خواهانی که سابقاً از مقامات دولت و دستگاه امنیتی و نظامی آمریکا بوده اند، یک باند از مقامات وزارت امور خارجه سابق، سیا، اف بی آی، و مقامات آژانسهای امنیتی و طراحان جنایات جنگی ارتش آمریکا و ... غیره نیز با انتشار بیانیه ای اعلام کردند که از جمهوریخواهان بریده و به "جو بایدن" رای می دهند. حزب دموکرات نیز برای داغ کردن تنور تبلیغاتی خود، بیانیه مزبور را با تیتیر "بیانیه ای توسط مقامات امنیتی سابق جمهوریخواه" در "وال استریت ژورنال" منتشر کرد.

توضیحاتی که در بیانیه آمده، نشان میدهد که مخالفت امضاکندگان بیانیه (و حزب دموکرات) با ترامپ عمدتاً بر اساس اعتقاد آنها به ناتوانی "ترامپ" در حفظ منافع سرمایه داران آمریکا در داخل و خارج از آن کشور است و نه دلسوزی آنان برای مردم آمریکا. حمایت این رؤسای پیشین دستگاه اطلاعاتی و نظامی از دموکراتها، به تنهایی میتواند ماهیت واقعی اختلافات میان احزاب دموکرات و جمهوریخواه را به عنوان ابزارهای سیاسی (دوقلوهای شنیع) نخبان حاکم بر آمریکا برجسته کند، و نشان دهد که این اختلافات در واقع رقابتهای داخلی میان جناح های مختلف طبقه سرمایه دار برای هرچه بهتر پیش بردن سیاستهای طبقاتی شان علیه طبقه کارگر می باشد. در نتیجه حمایت حزب کمونیست انقلابی آواکیان از حزب دموکرات نیز، به چیزی غیر از کمک - هر چند ناچیز، با توجه به قد و قواره این حزب - به برآورده شدن اهداف امضاکندگان

"کملا هریس" در مقام های متعددی که داشته (منجمله دادستان کل)، دارای سابقه طولانی پشتیبانی از خشونت پلیس، حبس کارگران و مهاجران، سرپوش گذاشتن بر چاول دسترنج کارگران و زحمتکشان توسط بانک ها، و پشتیبانی از سیاستهای جنگ طلبانه طبقه حاکم علیه خلق های جهان است. می بینیم که خود دموکراتها تنها با "ترومن" خواندن "هریس"، به ماهیت جنایتکارانه و شبه فاشیستی "هریس" اقرار کرده اند، با این تفاوت که برشمردن این خصوصیات توسط دموکراتها در رابطه با خودی هایشان "تعریف و تمجید" محسوب میشود. درواقع، دموکراتها با انتخاب "کملا هریس" که به عنوان معاون "جو بایدن" چارچوب انتخابات سال ۲۰۲۰ را به مثابه یکی از دست راستی ترین مسابقات انتخاباتی آمریکا تعیین کردند.

می بیند؟ این یک موضع "کمونیستی" و "انقلابی" ست و یا اعلام قبول ایفای نقش زائده بورژوازی حاکم بر آمریکا توسط حزب باب آواکیان و پیروانش در مقابل طبقه کارگر این کشور؟

مدافعین هر دو حزب حاکم همیشه ادعا میکنند که حزبی که از آن حمایت میکنند، بهتر از حزب رقیب میتواند هژمونی امپریالیسم آمریکا در جهان را حفظ کند و افزایش دهد. اما هر فرد آگاه میداند که معنای این هژمونی اساساً تلاش برای کسب سرکردگی در میان کمپ جنایتکار امپریالیستهای جهانی بویژه در زمینه گسترش قدرت اقتصادی و نظامی ایالات متحده آمریکاست که از طریق تجاوزات نظامی علیه کارگران و زحمتکشان جهان و تشدید استثمار و غارت نیروی کار و ثروتهای آنان حاصل میشود. در نتیجه، حمایت امثال باب آواکیان و هوادارانش از حزب دموکرات، نه تنها هیچ ربطی به مارکسیسم و لنینیسم و مائو - که این جماعت سنگ طرفداری از وی را بر سینه می زنند - ندارد، بلکه علیه خواسته های کارگران آگاه آمریکاست.

در زمانی که طبقه حاکم با عوامفریبی های خود تلاش میکند که جنبشهای اعتراضی را عقیم کند، و در زمانی که نیروهای دست راستی و چپ نماها (مانند آواکیان و پیروانش) کارگران را تشویق به حمایت از احزاب امپریالیستی میکنند و به طور مستقیم و غیرمستقیم به تقویت سیستم و طبقه سرمایه دار حاکم پرداخته اند، طبقه کارگر و توده های مردم آگاه به خوبی میدانند که مرحله بعدی در پیکار اجتماعی و سیاسی فزاینده شان علیه سرمایه داری، و اساساً در زندگی سیاسی جامعه آگاه آمریکا، تقویت و سازماندهی سوسیالیستی هر چه بیشتر جنبش

صحنه مبارزه شده است (یعنی کارگران آگاه و توده های ستمدیده آمریکا) نیستند و نمیتوانند موضوعی همسو با منافع طبقه کارگر و زحمتکشان اتخاذ کنند. از این جهت است که در زمانی که کارگران و زحمتکشان آگاه آمریکا بیش از پیش وارد صحنه مبارزه سیاسی شده اند؛ باب آواکیان و حزیش به اپورتونیستی ترین روشها، کارگران را تشویق به وارد شدن در درگیریهای درون دو حزب و حمایت از بخشی از بورژوازی حاکم، و کنار گذاشتن مبارزه مستقل کرده اند. اما مبارزات کارگران و زحمتکشان رو به رشد است و برای خاموش کردن آتش آن، به بیش از عوامفریبی های نهفته در نظرات آواکیانها نیاز هست. به عنوان مثال، کارگران مناطق صنعتی و معلم های سراسر آمریکا شروع به تشکیل انجمنهایی کرده اند که به طور مستقل به سازماندهی مبارزات و مقاومت علیه تلاش دولت و سرمایه داران برای مجبور کردن آنها به بازگشت به کار در شرایط ناامن کنونی، پرداخته اند. یا به عنوان مثال می بینیم که میلیون ها کارگر و جوان آگاه در تظاهرات گسترده ای (طبق نظر برخی محافل سیاسی، بزرگترین اعتراضات در تاریخ آمریکا) با سازماندهی های مبتکرانه و مستقل خود، علیه خشونت پلیس و استقرار نیروهای مسلح فدرال در شهرهای آمریکا، شرکت کرده اند. کارگران و کارمندان شرکت های فناوری نیز، همکاری این شرکتهای بزرگ با دستگاه نظامی و اطلاعاتی و ... دولت را افشاء کرده و علیه آن بارها دست به اعتصاب و تظاهرات اعتراضی زده اند. به عنوان مثال کارگران و کارمندان "گوگل" در سال ۲۰۱۸ طی کمپین های گسترده ای علیه همکاری این شرکت با پنتاگون در ساخت هوش مصنوعی برای هواپیماهای جنگی بدون سرنشین، اعتراض کردند و این شرکت را مجبور کردند تا کار خود را در آن پروژه متوقف کند. در ژانویه سال جاری نیز، کارگران آمازون در اعتراض به همکاری این شرکت با دولت ترامپ در سیاستهای ضدبناهندگی اش، به اعتصاب و تظاهرات دست زدند. این کارگران و کارمندان آگاه به همکاری این شرکتهای در انتخابات نیز اعتراض دارند و اکثراً در انتخابات نیز شرکت نمیکند. و بالاخره در همین جنبش بزرگی که با قتل سیاه پوستان در ده ها شهر و ایالت جرقه خورد توده های زحمتکش و محروم در برخی نقاط کنترل شهر و ساختمانهای دولتی را در دست گرفته و با ابتکارات مبارزاتی خود در حال اداره اوضاع بدون دخالت نیروی سرکوب و ارتش و بوروکراسی فاسد طبقه حاکم شدند.

آیا می توان با دیدن این جوشش ها و این سطح از آمادگی در میان مردم، به جای کمک و تشویق آنان به سازماندهی مستقل مبارزات خود، آنان را دعوت به بازی در بساط انتخابات بورژوازی کرد که هر کدام از جناح هایش اولین وظیفه خود را در صورت به قدرت رسیدن، سرکوب و پایان دادن به همین حرکتهاست مستقل توده ای

جنگ در آنجا به سود کل امپریالیسم آمریکا می‌داند. جنگ افروزی‌های غارتگرانه امپریالیستی علیه طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم، ویژگی ذاتی هر دو جناح جمهوری خواه و دمکرات در طبقه حاکم در آمریکاست.

ترامپ، محصول

بحرانهای امپریالیسم آمریکا

نکته دیگری که در رابطه با مغلطه گریهای آواکیان در بیانیه مزبورش میبینیم، تاکید عمده او بر شخص "ترامپ" است و آن "قلدر مجنونی که در رأس این رژیم نشسته و انگشت اش روی ماشه بمب هسته ای قرار دارد" را مسئول شرایط ناگوار کنونی آمریکا میداند. آواکیان در بیانیه ۶ ماده ای خود برای اینکه تبلیغات خودش برای انتخاب بایدن را توجیه کند، یادش می‌رود که هر دو حزب طبقه حاکم همیشه در ایجاد شرایط کنونی نقش داشته اند و میگوید که "اساساً، هر آنچه در ابتدای این بیانیه درباره این رژیم توصیف شده است چیزی است که ترامپ و اطرافیانش با انتقام جویی به انجام رسانده اند".

اما واقعیت این است که ترامپ شخصاً این وضعیت داخلی و جهانی را نساخته، رقابتها و درگیریهای ژئوپلیتیک آمریکا با دیگر امپریالیست ها، از ذهن ترامپ سرچشمه نگرفته اند. بلکه "جهان" و بحرانهای امپریالیستی، "ترامپ" را ساخته اند و از میان صفوف سرمایه داران استثمارگر حاکم به مثابه یکی از لمپن ترین آنها برای ایفای این نقش به جلوی صحنه فرستاده اند. نهایتاً سرمایه داران پشت صحنه و دستگاه های اطلاعاتی - نظامی، تعیین کننده و سکاندار دولتهای جمهوریخواه و دموکرات هستند، نه شارلاتانها و دروغگوهای همچون ترامپ یا بایدن.

اگر به شرایط در چند دهه گذشته نگاه کنیم، میبینیم که تضعیف موقعیت هژمونیک آمریکا که طی چند دهه اخیر، به تدریج سرعت گرفته، پیش از فروپاشی شوروی نیز مشهود بود. پس از فروپاشی شوروی، استراتژیست های طبقه حاکم بر آمریکا، از انحلال دشمن امپریالیسم آمریکا در جنگ سرد استفاده کرده و اعلام کردند که جهان "یک قطبی" شده است و آمریکا می تواند از قدرت نظامی بی رقیب خود برای جبران سقوط موقعیت اقتصادی اش، تا می تواند سود ببرد و اجازه ندهد "ابر قدرت" دیگری شکل بگیرد.

سلسله جنگهای بی پایانی که طی سه دهه گذشته توسط امپریالیسم آمریکا برنامه ریزی شده و راه افتاد، منجر به داغون کردن کل جوامع عراق، یوگسلاوی، افغانستان، لیبی، سوریه و یمن و غیره شدند، اما نه تنها نتوانستند خوش اقبالی های گذشته را به آمریکا بازگردانند، بلکه به خود جامعه آمریکا نیز ظلم کرده و آن را

علاوه بر رویونیست ها که به حمایت از جناح دموکرات امپریالیسم آمریکا برخاسته اند، حدود هفتاد و دو نفر از جمهوری خواهانی که سابقاً از مقامات وزارت امور خارجه سابق، سیا، اف بی آی، و مقامات آژانسهای امنیتی و طراحان جنایات جنگی ارتش آمریکا و ... غیره بوده ند نیز با انتشار بیانیه ای اعلام کردند که از جمهوریخواهان بریده و به "جو بایدن" رای می دهند. حزب دموکرات نیز برای داغ کردن تنور تبلیغاتی خود، بیانیه مزبور را با تیتیر "بیانیه ای توسط مقامات امنیتی سابق جمهوریخواه" در "وال استریت ژورنال" منتشر کرد. توضیحات بیانیه نشان میدهد که مخالفت امضاکندگان بیانیه (و حزب دموکرات) با ترامپ عمدتاً بر اساس اعتقاد به ناتوانی "ترامپ" در حفظ منافع سرمایه داران آمریکا در داخل و خارج از آن کشور است و نه دلسوزی آنان برای مردم آمریکا.

Colin Powell برای به رخ کشاندن سابقه شبه-فاشیستی "جو بایدن" و ترساندن دشمنان خود از او، گفته بود که "بایدن" خوب میداند چطور "با همه قدرت و تجربه ای که دارد، به هر دشمنی که ما را تهدید کند، بفهماند که رئیس جمهور آمریکا در انجام وظایفش جدی است!". حزب کمونیست انقلابی آمریکا و "صدر آواکیان" اش هم بهتر است که نگاهی به سابقه "بایدن" بیندازند، تا متوجه بشوند که آن وظایفی که "بایدن" به قول "ژنرال پاول" بسیار خوب انجام داده، چیست. یکی از این وظایف، تخریب عراق و قتل عام بیش از یک میلیون نفر از ساکنان بیگناه آن بود که به شکل بسیار "خوب" شبه-فاشیستی انجام شد.

کل طبقه سرمایه دار حاکم بر آمریکا (چه دموکرات و چه جمهوریخواه) همواره تلاش کرده است که از جنگ افروزی در گوشه و کنار جهان به مثابه وسیله ای برای کنترل بحرانهای داخلی و خارجی استفاده کند. اما در رابطه با این که فعلاً برنامه های خود برای تجاوزات نظامی و کشتار مردم بیگناه را در کدام نقطه از جهان متمرکز کنند، اختلاف نظر دارند. به عنوان مثال، دموکرات ها، طبق گفته مقامات خودشان، ترجیح میدهند که پس از به قدرت رسیدن، تشدید جنگهای خاورمیانه و جنگهای جدید و درگیری با روسیه و ... غیره را ادامه بدهند، اما جناح جمهوریخواه فعلاً به تحریکات جنگ افروزانه علیه چین مشغول است که پایه خود این سیاست در زمان اواما مطرح شد.

پیروزی ترامپ یا بایدن، هر دو دیر یا زود به گسترش جنگ های امپریالیستی می انجامد. چرا که آمریکا در امواج یکی از بزرگترین بحرانهای اقتصادی خود که با شیوع کرونا شدیدتر هم شده دست و پنجه نرم می کند. تنها تفاوت بین دو جناح مذکور این است که تصور یکی این است که باید اول در فلان کشور جنگ راه بیندازد و دیگری کشور دیگری را برای آفرینش

بیانیه مزبور؛ که تقویت منافع امپریالیسم آمریکا در داخل و خارج آن کشور است (و با منافع طبقه کارگر آمریکا و جهان در تضاد است) منجر نخواهد شد. یکی از امضاکندگان بیانیه جمهوریخواهان سابق در حمایت از دموکراتها، "ریچارد آرمیتاژ" Richard Armitage معاون سابق وزیر خارجه آمریکا است، همان فردی که بلافاصله پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به دولت پاکستان پیغام داد که پاکستان باید کاملاً با دولت آمریکا در اشغال افغانستان همکاری کند، وگرنه باید آماده "بمباران شدن و بازگشت به عصر حجر" باشد. (لینک خبر تهدید بمباران پاکستان: <https://www.theguardian.com/world/2006/sep/22/pakistan.usa>) (۱)

<https://www.theguardian.com/world/2006/sep/22/pakistan.usa>

اپورتونیست هایی مانند حزب کمونیست انقلابی آمریکا و باب آواکیان و دیگر عوامفریبان در حق طبقه کارگر، به خوبی از میزان فاجعه اجتماعی و اقتصادی که طبقه کارگر و توده های مردم آمریکا را در بر گرفته، آگاهند. آنها به خوبی میدانند که در حال حاضر دموکراتها هیچ اقدامی برای بهتر کردن وضعیت ناگوار زندگی میلیون ها نفر که در اثر بحران کرونا بیکار شده اند، انجام نداده و آنها را در فقر و گرسنگی و بیکاری نگه داشته اند. منافع مشترک آواکیان با دموکراتها، حکم میکند که به جای کمک به توسعه جنبش سیاسی طبقه کارگر علیه کل سیستم امپریالیستی حاکم بر آمریکا، مستقیم و غیرمستقیم به تحقق همان هدفی کمک کنند که جمهوری خواهان سابق را به حمایت از دموکراتها کشانده، یعنی از یک جناح طبقه سرمایه دار در مقابل جناح دیگر حمایت کنند تا به خیال خود مانع پیروزی "فاشیسم" شوند. اما این باصطلاح تاکتیک، در عمل درخدمت جلوگیری از رشد جنبش های مستقل قرار داشته و به انجام سرکوب مبارزات توده های مردم توسط دولت، بهتر کمک می کند.

جنگ افروزی، سیاست هر دو جناح

علیه خلقهای جهان

با نگاه دیگری به سخنرانیهایی که در کارزار انتخاباتی دموکراتها در هفته های گذشته برگزار شد، میبینیم که مقامات حزب دموکرات حرف جدیدی درباره برنامه و سیاستهای حزب، که تفاوت بزرگی با برنامه های حزب جمهوریخواه داشته باشد، ندارند. اختلافات میان آنها عمدتاً مربوط به سیاست خارجی است. به عنوان مثال "برت مک گورک" (Brett McGurk) مسئول عملیات آمریکا در خاورمیانه در زمان ریاست جمهوری اواما، در کارزار تبلیغاتی دموکراتها در ۲۲ آگوست گفت: "سیاست ارتش ما این بود که حضورمان در سوریه ادامه داشته باشد. ترامپ این سیاست را رها کرد، که باید از این کارش شرم کند!" (ترجمه آزاد از سخنرانی مزبور). در همان روز، ژنرال کالین پاول

شد. این هم اضافه شود که حتی اگر عناصری از "م.ل.م" با موضع دفاع از دموکرات ها همنوایی نکنند بازهم آنها قادر به فرار از عواقب چنین رسوایی نخواهند بود. چرا که دنباله‌روی همیشگی آنها از جهان بینی و مواضع غیرکمونیستی آواکیان، اپورتونیسم را بر پیشانی آنها حک کرده و آنها قادر به گریز از این رسوائی نخواهند بود.

تجربه نشان داده که تنها از طریق مداخله طبقه کارگر در جنبشهای اعتراضی و ایجاد رهبری کمونیستی برای مبارزات سوسیالیستی آینده، پیروزی طبقه کارگر علیه سرمایه داری تضمین خواهد شد. تنها راه پیشروی طبقه کارگر آگاه آمریکا، تلاش برای به دست گرفتن رهبری مبارزات اجتماعی و گسترش آنها بر اساس یک برنامه انقلابی کمونیستی برای پایان دادن به نظام سرمایه داری و حکومت طبقه سرمایه دار حاکم (با همه جناح هایش) است و نه بازی در میدان انتخابات احزاب ضد انقلابی آمریکا.

سهیلا- سپتامبر ۲۰۲۰

زیرنویس ها:

(۱) انتخابات نوامبر، رقابت میان "ترامپ" (جمهوریخواه) از یک طرف، و "جو بایدن" (Joe Biden) نامزد حزب دموکرات برای ریاست جمهوری- همراه با "کاملا هریس" Kamala Harris نامزد این حزب برای معاون رئیس جمهور) از طرف دیگر است. (۲) "انتخابات" از دید دو جناح اصلی طبقه سرمایه دار حاکم بر آمریکا چنین بیان شده است: ترامپ این انتخابات را (همانطور که پیش از استیضاح، با وضوح کامل گفته بود) به مثابه یک "جنگ داخلی" پیش میرد، به این معنا که همه روشهای مبارزه سیاسی، نظامی و شبه نظامی در این انتخابات را برای خود مجاز میدانند. در مقابل، دموکراتهایی مانند اوباما، انتخابات را "یک خصومت داخلی" میان جناح های مختلف طبقه سرمایه دار حاکم می دانند که در آن نباید بیش از حد با یکدیگر خشن بود.

(۳) لینک بیانیه ۶ ماده ای نوشته باب آواکیان به زبان انگلیسی:

<https://aworldtowinns.co.uk/blog/2020/08/05/statement-by-bob-avakian>

(۴) به عنوان مثال، در زمانی که "هریس" دادستان کل بود، در سال ۲۰۱۵ با یک دادگاه پائین تر که حکم داده بود که "مجازات اعدام، عملی غیرانسانی و مخالف حقوق بشر است" مخالفت کرد و اجازه نداد که مجازات اعدام در آمریکا ملغی شود. او در سال ۲۰۱۰ نیز در تدوین قانونی در کالیفرنیا دست داشت که بر اساس آن، وقتی دانش آموزانی مکرراً مرتکب خلاف شده و از مدرسه فرار میکنند، والدین آنها باید زندانی و جریمه شوند.

ادامه در صفحه ۱۰

این موضع گیری "حزب م.ل.م" مانند بقیه موضع گیری های رسوای این جریان در پرونده آنها ثبت خواهد شد. تاریخ این جریان مملو از نمونه هایی از موضعگیریهای ضدانقلابی می باشد. همانند، حمایت از دولت بنی صدر که دولتی پروامپریالیسم بود، شرکت در جنگ امپریالیستی ایران و عراق، حمایت از سازش ننگین رهبری حزب مائونیست های نهال که باعث شد ارتش توده ای انقلابی آن کشور را خلع سلاح کند و "سوسیالیسم در بام جهان" را به فراموشی بسپارند. این پرونده مشحون از انحراف، الحق فقط کرنش در مقابل حزب دموکرات آمریکا را کم داشت که آنهم با دنباله روی از باب آواکیان کمبودش جبران شد.

رفت. از این روست که طبقه حاکم بر آمریکا، جدی ترین تهدیدی را که در مقابل جاه طلبی های ژئوپلیتیک خود میبیند، رشد مبارزات طبقاتی از سوی ستمدیدگان است.

طبقه کارگر باید آلترناتیوی انقلابی و مستقل علیه طبقه حاکم بر آمریکا ایجاد کند. سیاست طبقه کارگر باید با تحلیل های طبقاتی که ریشه در درک مارکسیستی از شرایط دارد، آغاز شود. بنابراین در موضع باب آواکیان رهبر "حزب کمونیست انقلابی آمریکا" و دنباله روهای ایرانی اش امثال "م.ل.م" مبی بر حمایت از حزب دموکرات در انتخابات آمریکا، هیچ عنصر مترقی وجود ندارد و هیچ نتیجه ای به نفع طبقه کارگر آمریکا، از آن حاصل نمیشود، زیرا که حزب دموکرات، حزب وال استریت، و حزب دستگاه اطلاعاتی-نظامی آمریکا است، نه حزبی برای مردم. در نتیجه در شرایط کنونی، در نزاع های داخلی طبقه حاکم (که شامل انتخابات نیز میشود) با حمایت از این یا آن جناح امپریالیستی نمیتوان هیچ قدم مترقی ای در جهت انقلابی برداشت. این مواضع صرفاً رسوایی دیگری برای باب آواکیان و پیروان ایرانی او مانند "م.ل.م" به بار آورده و خواهد آورد، که به هیچ وجه قادر به توجیه این سیاست غیر انقلابی نخواهند بود.

این موضع گیری مانند بقیه موضع گیری های رسوای این جریان در پرونده آنها ثبت خواهد شد. تاریخ این جریان مملو از نمونه هایی از موضعگیریهای ضدانقلابی می باشد. همانند، حمایت از دولت بنی صدر که دولتی پروامپریالیسم بود، شرکت در جنگ امپریالیستی ایران و عراق، حمایت از سازش ننگین رهبری حزب مائونیست های نهال که باعث شد ارتش توده ای انقلابی آن کشور را خلع سلاح کند و "سوسیالیسم در بام جهان" را به فراموشی بسپارند. این پرونده مشحون از انحراف، الحق فقط کرنش در مقابل حزب دموکرات آمریکا را کم داشت که آنهم با دنباله روی از باب آواکیان کمبودش جبران

عمیقاً ناتوان کردند. دولت شبه-فاشیست ترامپ برخاسته از این پروسه و انعکاس چنین واقعیت عینی بود.

در رابطه با بحرانهای ناشی از رقابت های امپریالیستی نیز، میبینیم که تنش های فزاینده میان آمریکا و متحدان سابق آن در اروپا، حتی قبل از رئیس جمهور شدن ترامپ نیز وجود داشت. اپیدمی کرونا و برخورد فاجعه بار هر دو حزب طبقه حاکم آمریکا با آن، موقعیت جهانی سرمایه داری آمریکا را بیشتر در معرض خطر قرار داد. امروز نیز، امپریالیسم آمریکا با مشکلات حل نشدنی بسیاری روبرو است. یکی از مهمترین آنها، رشد جنبشهای اجتماعی علیه سرمایه داری در داخل خود آمریکا است. مهمترین دلیلی هم که موجب حمایت بخشی از طبقه حاکم بر آمریکا، از "جو بایدن" و حزب دموکرات شده، امید این بخش از طبقه حاکم به این است که حزب دموکرات بتواند مبارزات مردم آمریکا را به انحراف کشانده و شدیدتر از ترامپ سرکوب کند، و پایگاه گسترده تری برای تجاوزات امپریالیستی در خارج از آمریکا نیز ایجاد نماید. هدف از تقویت "سیاست هویتی" (مانند استفاده از فمینیسم و نژادپرستی برای تقسیم جامعه به زن و مرد، و سیاه پوست و سفیدپوست) نیز، ایجاد تفرقه و تضعیف مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، و از طرف دیگر ادغام بیش از پیش قشرهای ممتاز خرده بورژوازی مرفه در پروژه سلطه جهانی امپریالیستی، از دیگر وظایف دولت بورژوازی است که باید کماکان ادامه داشته باشند، و هر حزب معتقد است که این برنامه ها و سیاست ها را بهتر و مؤثرتر از حزب مقابل انجام خواهد داد، و ادامه و تقویت هژمونی امپریالیسم آمریکا را نیز در جهان تضمین خواهد کرد. اما هر فرد آگاهی میداند که تثبیت این هژمونی جز از طریق تشدید و تمدید جنگها و تجاوزات و جنایات امپریالیستها علیه جوامع تحت ستم در سراسر جهان، امکان پذیر نیست.

جمع بندی

طبقه حاکمه در آمریکا از دو جناح اصلی دموکرات ها و جمهوری خواهان تشکیل شده که همیشه برغم هر اختلافی دست در دست هم در داخل و خارج از این کشور فجایع اجتماعی-اقتصادی-جنگی علیه خلق های جهان و مردم آمریکا به وجود آورده اند. هر کدام از این دو جناح در این انتخابات پیروز شوند، در رنج و ستم هایی که در انتظار جامعه آمریکاست، تغییری ایجاد نمیشود. همه جناح های بورژوازی حاکم؛ با سرعتی متفاوت ولی در مسیری حرکت میکنند (تشدید استثمار در داخل و گسترش جنگ های امپریالیستی و غارت و استثمار در خارج از این کشور) که منجر به مرگ میلیون ها نفر می شود. در نتیجه، مبارزه علیه فاشیسم و جنگ نه از طریق شرکت در انتخابات جهت انتخاب ترامپ یا بایدن، بلکه از طریق مبارزه مستقل طبقه کارگر علیه کل سیستم، پیش خواهد

سیاسی علنی شده، نشریات و اعلامیه هایشان علناً پخش می شد. چریک های فدایی خلق در سایه هفت سال مبارزه خونین با رهنمودهای تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به بزرگترین سازمان کمونیستی با پایگاه گسترده خلقی تبدیل شده بود. نیروهای سرکوبگر شاه با تمام ضرباتی که به سازمان وارد آورده بود نتوانسته بود سازمان را نابود کند ولی اپورتونیست های رخنه کرده در سازمان با کنار گذاشتن تئوری انقلابی سازمان چریک های فدایی خلق، سازمان را غصب کردند و کاری کردند که از دشمن ساخته نبود. این عمل آنان فقط به کنار گذاشتن تئوری رفیق مسعود خلاصه نشد بلکه به نابودی سازمان چریک های فدایی خلق و بازماندن آن از ایفای نقش در ادامه انقلاب منجر شد.

شرایطی که بعد از قیام مسلحانه ۱۳۵۷ بوجود آمده بود مناسب ترین شرایطی بود که میشد با رهنمود تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به سازماندهی مسلحانه توده ها برخاسته و انقلاب را ادامه داد. رفیق مسعود در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نوشته: "برای شکست ارتجاع باید ارتش ارتجاعی را شکست داد. برای شکست ارتش ارتجاعی باید ارتش توده ای داشت. تنها راه شکست ارتش ارتجاعی و تشکیل ارتش توده ای مبارزه چریکی طولانی است و جنگ چریکی نه تنها از نقطه نظر استراتژی نظامی و به منظور شکست ارتش منظم و نیرومند، بلکه از نظر استراتژی سیاسی به منظور بسیج توده ها نیز لازم است". در شرایط بعد از قیام طبق این رهنمود رفیق مسعود لازم و ضروری بود که سازمان چریک های فدایی خلق در هر شکل از مبارزات توده ها شرکت کند، مبارزه مسلحانه را گسترش داده توده ها را هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی بسیج کرده به تدریج ارتش خلق را تشکیل دهد و ارتش ارتجاعی را شکست دهد. ولی متأسفانه سازمان به وسیله اپورتونیست ها غصب شده بود و این اپورتونیست ها مانع از ادامه مبارزه چریک های فدایی خلق معتقد به خط رفیق احمدزاده در سازمان شدند. البته این چریک های فدایی خلق بدون آن سازمان بزرگ در حد توانایشان به مبارزه ادامه دادند. آنها تشکل چریکهای فدایی خلق را در خرداد سال ۱۳۵۸ رسماً دوباره سازمان دادند. آنها نیرویی بودند که ماهیت رژیم تازه استقرار یافته را ضد خلقی و وابسته به امپریالیسم و ادامه رژیم شاه ارزیابی کردند. آنها نیرویی بودند که به همه هشدار دادند که به جنبش خلق حمله خواهد شد و این امر را پیش بینی کرده و خواستار سیاسی-نظامی

نتایج عدول از تئوری مبارزه مسلحانه!



"مسأله سلطه امپریالیستی را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد". رهنمودی که نشان می دهد قدرت گیری خمینی را که خیلی از جوانها حتی نامش را هم نشنیده بودند باید در قدرت و دسیسه های امپریالیسم دید. همانطور که بیعت ارتش با خمینی را باید در دستور اربابان اصلی ارتش یعنی امپریالیسم آمریکا دید. به همین دلیل هم بود که در کنفرانس گوادلوپ امپریالیست ها خمینی را به جای سلطنت شاه برگزیدند. قدرت و پول سرمایه داران وابسته به امپریالیسم همراه با تبلیغات سازمان یافته رسانه های امپریالیستی نظیر بی بی سی هر چه متمرکزتر و مؤثرتر افکار عمومی را چنان تحت تاثیر قرار داد که بخش بزرگی از افکار عمومی اعمال نفوذ امپریالیستی در پروسه انقلاب برای حفظ منافع امپریالیستی خود، آوردن و نشان دادن خمینی در رأس قدرت را نادیده گرفته و آن را به حساب انقلاب توده ها گذاشتند.

برغم همه این دسیسه ها در نتیجه قیام مسلحانه بهمن ماه ۵۷ بخشهایی از مردم مسلح شدند. محاسبات امپریالیست ها ضربه خورد و یک وضعیت دوگانه به جانشین شاه یعنی خمینی تحمیل شد. جو سیاسی جامعه به نفع مردم تغییر کرد، توده ها بدلیل اینکه به خواسته هایشان، که به خاطرش انقلاب کرده بودند، نرسیده بودند بهر شکلی که می توانستند خواهان ادامه انقلاب بودند. خلق کرد در کردستان پادگان ها را از اسلحه خالی کرده و خود را مسلح کردند. خلق ترکمن در ترکمن صحرا زمین های مالکین بزرگ را مصادره کرده، شورا تشکیل داده و زمین ها را شورایی کشت می کردند و مسلح شده، دو بار با رژیم تازه مستقر شده جنگیده و آن ها را پس زده بودند. کارگران شرکت نفت که به خواسته هایشان نرسیده بودند، به اعتصاب خود ادامه می دادند. کتابفروشی ها هر نوع کتابی را بدون سانسور در معرض فروش قرار می دادند. فعالیت سازمان های

در سالهای ۵۶ و ۵۷ ایران شاهد انقلابی توده ای شد که شرایط را برای سرنگونی قطعی سلطنت پهلوی مهیا نمود. در این دو سال توده ها به تدریج اما پیوسته به خیابانها ریختند و با فریاد "مرگ بر شاه" خشم و نفرت خود از رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را به جهانیان نشان دادند. رویداد های این سالها آنچنان سریع رخ می داد که همه نیرو های سیاسی و حتی گزارشگران خارجی را به بهت و حیرت واداشته بود. سالها پیش رفیق احمدزاده تئوریسین چریکهای فدایی خلق گفته بود که برای راه انداختن موتور بزرگ توده ها باید موتور کوچک پیشاهنگ حرکت را شروع کند. حال همگان می دیدند که در بستر مبارزات مسلحانه چریکهای فدایی خلق و کل جنبش مسلحانه، مردمی که قدرت خود را نمی شناختند و به دلیل سرکوب های وحشیانه دیکتاتوری شاه و خیانتها و سازشکاری های سازمانهای سیاسی، مبارزاتشان دچار رکود و خمود شده بود چگونه با جسارت و شجاعت به خیابانها ریخته و سینه در مقابل تفنگ های مزدوران شاه سپر کرده و فریاد "مرگ بر شاه" سر می دهند. البته این تحول بزرگ از چشم دشمنان مردم ما یعنی امپریالیستها و سرمایه داران وابسته و سردمداران ارتش و ساواک پنهان نبود و به همین خاطر هم آنها فوراً شروع کردند به باد کردن در جثه نحیف روحانیت و شخص خمینی تا هم مسیر مبارزات توده ها را دچار انحراف سازند و هم برای روز مبادا جانشینی در دسترس داشته باشند.

ادامه جنبش انقلابی توده ها در طی دو سال، در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ به قیام مسلحانه ارتقاء یافت و با وجود مخالفت خمینی و فریاد مزدورانش مبنی بر اینکه "امام هنوز دستور جهاد نداده است" قیام در ۲۲ بهمن هم ادامه یافت، ارتش تا حدی ضربه خورد و سلاح های زیادی به دست مردم افتاد. حال پرسیدنی است چرا ارتش به قربان گوی شاه اعلام بیطرفی نموده و به خمینی تسلیم شد؟ در جواب این سؤال از نوشته رفیق مسعود احمدزاده کمک می گیریم. رفیق مسعود نوشته است:

رسیدگی خواهد کرد به سر کار فرستادند. در پی خواسته خمینی، ستادهای فدایی در تهران و شهرستان ها را بدون کوچک ترین مقاومتی تحویل دادند. حتی در برخی جاها و به طور مشخص مردم مسجد سلیمان به ستاد مراجعه کرده و از مسئول ستاد درخواست کردند که ستاد را تحویل ندهند. اما او در جواب می گوید دستور سازمان است که باید تحویل بدهد.

شرکت در انتخابات مجلس خبرگان و سایر انتخابات ها که جز کمک به فریبکاری جمهوری اسلامی و ایجاد توهم در توده ها نتیجه ای نداشت، تقبیح کردن مبارزات مردم آذربایجان به نام تحت نفوذ شریعتمداری بودن، تن دادن به خلع سلاح توده ها، بر هم زدن میتینگ تاریخی مهاباد در اولین سالگرد ۱۹ بهمن در سال ۱۳۵۸، همه نمونه هایی از اقدامات سازشکارانه آن سازمان قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت می باشد. آنها، مضحکه گروگان گیری سفارت آمریکا را مبارزه ضد امپریالیستی و خمینی را ضد امپریالیست نامیدند و در جلوی سفارت شعار می دادند: دانشجوی خط امام افشا کن، افشا کن. اینها تنها گوشه های کوچکی از مواضع ضد مردمی دارو دسته اپورتونیست حاکم بر سازمان بود که سرانجام آنها را در هیئت اکثریت به پا بوسی ارتجاع و شرکت در سرکوب نیرو های انقلابی برد. این واقعیات یک بار دیگر نشان داد که عدول از تئوری مبارزه مسلحانه و ارزشها و سنتهای چریکهای فدایی خلق چه سرنوشت رقت انگیزی را سبب می شود.

مراد تبریزی - آبان ۱۳۹۹

رابطه ای با سنتها و ارزشهای فدایی نداشتند. موضعی که آنها به نفع جمهوری اسلامی و ایجاد سد در مقابل ادامه انقلاب توده ها اتخاذ کردند تنها به زمان انشعاب اکثریت و اقلیت خلاصه نمی شود. چون قبل از آن انشعاب بود که آنها به بازرگان نامه نوشته و دولت او را ملی خواندند. در ۳۰ تیر ۱۳۵۸ تظاهرات خود را لغو و در جهت تحقق "وحدت کلمه" زیر پرچم روحانیت، به مراسم سخنرانی طالقانی در میدان بهارستان رفتند.

در نامه ای به تاریخ ۴ بهمن ۱۳۵۸ آرزوی سلامتی خمینی را کردند. مبارزات خلق ترکمن را به بهای شرکت در چند مناظره تلویزیونی به شکست کشاندند و با سازشکاری های خود به جمهوری اسلامی امکان دادند تا براحتی ۴ نفر از رهبران ترکمن را تحت رهبری خلخال جلا د ر بوده و آن ها را اعدام کند و بدنهای تیرباران شده شان را زیر پل رها سازند و بدین وسیله خلق ترکمن را سرکوب کنند. رهبران خلق ترکمن، زنده یاران توماج، مختوم، واحدی و جورجانی به این طریق بدست جمهوری اسلامی از صحنه حذف شدند. خمینی و بازرگان از کارگران اعتصابی شرکت نفت خواستند که اعتصابشان را شکسته و سرکارشان برونند، اما آن کارگران به علت نرسیدن به خواسته هایشان از رفتن به سر کار امتناع می کردند. در رابطه با این امر، رهبران سازمان به اصطلاح چریک های فدایی خلق دو جلسه در ستاد با کارگران تشکیل دادند و با کارگران مذاکره کردند و آن ها را با وعده اینکه خمینی به خواسته هایشان

مانند نیروها شدند. آنها به روشنی گفتند که باید توده های مسلح را سازمان داد تا بتوانند در موقع حمله از خود دفاع کنند. در اوایل بعد از قیام که رژیم خمینی، عمال رژیم گذشته را با اتهاماتی چون مفسد فی الارض و محارب با خدا محاکمه و محکوم می کردند، چریک ها گوشزد کردند که در آینده نه چندان دور نیرو های انقلابی را با این اتهامات محاکمه و به اعدام محکوم خواهند کرد و گفتند که رژیم تازه استقرار یافته چنان اعمالی مرتکب خواهد شد که مردم به شاه رحمت خواهند فرستاد. این ها مسائلی هستند که تا به امروز هم دشمنان خلق و هم دوستان فلابی طبقه کارگر درباره آن سکوت اختیار کرده اند.

در شرایطی که توده ها در صحنه بودند و شور انقلابی داشتند، آن هایی که هیچ گونه پیوندی با ارزش ها و سنت های چریک های فدایی خلق نداشتند با باند بازی، تئوری مبارزه مسلحانه را به نام "مشی چریکی" رد کرده و زیر پوشش نام رفیق جزنی، سازمان چریک های فدایی خلق را غصب کردند. آنها نام و آرم سازمان را تابلوی فعالیت های خود قرار داده بودند. آنها در همکاری با رهبری حزب توده با باند بازی سازمان را شقه شقه کرده و به تحکیم سلطه جمهوری اسلامی یاری رساندند.

تنها نگاهی به مواضع سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در دوران پاگیری دارودسته خمینی، نشان می دهد که رهبران و دست اندرکاران آن سازمان هیچ

انتخابات آمریکا و مواضع رسوای باب آواکیان از صفحه ۸

لینک اظهار پشیمانی خود او در این رابطه: <https://www.latimes.com/politics/la-na-pol-kamala-harris-truancy-20190417-story.html>

"هریس" اخیراً نیز از طرح ترامپ برای ساخت اردوگاه های اجباری در مرز مکزیک برای حبس کردن پناهنده ها دفاع کرد. (۵) برنی سندرز: Bernie Sanders سناتور آمریکایی که در رقابتهای سالهای ۲۰۱۶ و ۲۰۲۰ در حزب دموکرات، برای نامزدی ریاست جمهوری، ناموفق بود.

(۶) برخی دیگر از مهره های جنایتکاری از اعضای سابق حزب جمهوریخواه که بیانیه مزبور را در حمایت از حزب دموکرات امضا کردند: چارلز ابوت Charles Abbot درباردار بازنشسته نیروی دریایی ایالات متحده که معاون فرمانده قوای آمریکا در اروپا در جریان مداخله جنایتبار ناتو در کاسوو بود. Mary Andrews "مری اندروز" معاون امور بین الملل رئیس جمهور آمریکا، که برخی از وظایفش لاپوشانی جنایات جنگی و مدیریت دروغ ها و عوامفریبهای تحت عنوان "جنگ علیه تروریسم" بود. جان بلینگر John Bellinger مشاور حقوقی سابق وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی. یکی از کارهای او سرپوش گذاشتن بر استفاده از شکنجه های وحشتناک در زندان های آمریکا مانند ابوغریب و ... بود. او در نابود کردن نوارهای ویدیویی که مقامات آمریکایی را در حال ارتکاب شکنجه نشان میدادند، دست داشت. "رابرت بلک ویل" Robert Blackwil، معاون شورای امنیت ملی در مساله عراق از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴. او "ایاد علاوی" را نخست وزیر موقت عراق کرد و پس از ترک کاخ سفید نیز از طریق شرکت لابی گری "گریفین-راجرز" به حمایت از علاوی ادامه داد. "لینتون بروکس" Linton Brooks، رئیس "اداره امنیت هسته ای". او نظارت بر تولید مدرنترین سلاح اتمی که می تواند به عنوان بمب سنگر شکن مورد استفاده قرار گیرد را بر عهده داشت. "الیتون کوهن" مشاور سابق وزارت امور خارجه که در کتابش در سال ۲۰۱۶ طرحی برای جنگ جهانی سوم ارائه کرده و امپریالیستها را تشویق به استفاده از سلاح های هسته ای کرده است. "جوزف کالینز" Joseph Collins، معاون سابق وزیر دفاع در دولت جورج بوش. او طراح اصلی اشغال عراق بود. "هدر کانلی" Heather Conley، معاون وزیر امور خارجه در زمان بوش. او در حال حاضر معاون ارشد رئیس جمهور در امور اروپا در مهمترین اتاق فکر امپریالیستی "مرکز مطالعات استراتژیک و بین الملل" است و طرفدار جنگ با روسیه است.

"ریچارد فالکنراث" Richard Falkenrath، دستیار رئیس جمهور در دولت بوش. او مؤسس "وزارت امنیت داخلی" جهت جاسوسی علیه طبقه کارگر و توده های مردم آمریکا و سرکوب جنبش های اجتماعی این کشور است. "آرون فریدبرگ" دستیار "دیک چنی" (که معاون رئیس جمهور بود)، از مهره های اصلی تشویق دولت آمریکا برای درگیری با چین است. "مایکل هایدن" Michael Hayden، مدیر سابق NSA و CIA که بر جاسوسی داخلی و مراکز شکنجه مخفی سازمان سیا، نظارت داشت. "جان نگروپونته" John Negroponte، سفیر آمریکا در هندوراس از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ که بر حمایت آمریکا از کنتراها در جنگ علیه نیکاراگوئه نظارت داشت. وی از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ نیز در مقام رئیس سازمان اطلاعات، بر گسترش سیستم جاسوسی آمریکا نظارت داشت.

در نوشته‌هایی که بعد از درگذشت شجریان در فضاهای مجازی شاهد بودم برخی از موضع‌گیری‌های مردمی و در کنار مردم بودن "استاد" نوشته‌اند. خوشبختانه از گذشته و موضع‌گیری‌های سیاسی محمدرضا شجریان به اندازه کافی می‌دانیم و تصاویر بسیاری از همگامی او با رهبران جمهوری اسلامی در اختیار ماست. می‌دانیم که در همان اوایل دوران پس از قیام در صف آنان بود که بیانیه بیعت با "امام" یا به عبارتی بهتر خمینی جنایتکار را امضاء کرد. می‌دانیم که در اعتراض به مبارزینی که در استکھلم با بنر ضد جمهوری اسلامی به سالن کنسرت او در استکھلم رفته بودند و بر آن بودند که در زمان استراحت فریاد توده‌های تحت ستم را به شعار مبدل سازند، صحنه را ترک کرد و دیگر به صحنه باز نگشت. می‌دانیم که از "ربنا"ی او که "موسیقی را غذای روح" می‌دانست برای زجر دادن به زندانی‌های سیاسی استفاده می‌شد و پخش آن با صدای بلند از شکردهای معمول شکنجه روحی در زندان‌ها بود. می‌دانیم که محمدرضا شجریان از خاتمی، موسوی، روحانی و بسیاری دیگر از "اصلاح‌طلبان" دولتی حمایت کرد. می‌دانیم که او آشکارا می‌گفت: "ما روحانیت و دین و همه چیز را قبول داریم." و در حالی که میلیون‌ها نفر از مردم ایران فریاد اعتراض علیه جمهوری اسلامی سر می‌دادند، معتقد و مدعی بود که "نظام جمهوری اسلامی" را همه پذیرفته‌اند. جملات خودش در این باره چنین است: "مثلاً در نظام جمهوری اسلامی که همه آن را پذیرفتند"

<https://www.alef.ir/news/3990719079.html>

می‌دانیم که او در جلسه وزیر ارشاد روحانی مکار شرکت داشت. می‌دانیم که با صفار هرنندی وزیر احمدی‌نژاد جلسه‌ای خصوصی داشت و مطرح می‌کرد که "با درایت و همکاری مسئولان دولت که اغلب نیز دلسوزانه کارها را پیگیری می‌کنند جامعه هنری ایران نیز با انگیزه مضاعف بتواند به کار ادامه دهد" (همان جا) و می‌دانیم که هیچ گاه کلامی در مورد اعدام‌های وحشیانه دهه ۶۰، کشتار جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، کشتارهای دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ بر زبان نیاورد. محمدرضا شجریان هیچ گاه به سانسور در کلیت آن اعتراض نکرد، کلامی در مورد کشتار هم‌میهنان بهایی ما بر زبان نراند و ... همه این‌ها را به خوبی می‌دانیم.

به همان گونه که در بالا گفتم من از موسیقی سنتی ایرانی خوشم نمی‌آید و چیز زیادی در مورد دستگاه‌های آن نمی‌دانم. در عوض در مورد شعر، ادبیات و فیلم آگاهی‌ای نسبی دارم. من بسیاری از

مرگ شجریان و مواضع فرصت‌طلبان



فرهنگ و هنر برای توده‌های مردمی و در خدمت آنان.

بدیهی ست که هر یک از ما می‌تواند شیوه‌ای از خواندن (آواز و ترانه)، سرودن (شعر)، ساختن (مجسمه)، کشیدن (نقاشی) و یا ... را بیسنند. و بدیهی ست که در این جاست که آنان که در مورد خواندن، سرودن، ساختن، کشیدن و یا ... تخصص دارند می‌توانند بگویند که کار کدامین "هنرمند" بیشتر با جلوه‌های مسلط بر آن هنر انطباق دارد تا کار "هنرمندی" دیگر. در این جاست که هر کس می‌تواند نقاشی‌های "سالوادور دالی"، قطعه‌های "اشتوکهاوزن"، سروده‌های "مهدی سهیلی"، فیلم‌های "محسن مخملباف" و ... را دوست داشته باشد یا نه. درست از این روست که می‌توان با داشتن دانش در مورد دستگاه‌های موسیقی ایرانی و یا نداشتن چنین دانشی "آواز" محمدرضا شجریان، علیرضا افتخاری و یا نادر گلچین را دوست داشت و یا نداشت. در این جا آگاهی از دستگاه‌های موسیقی سنتی ایرانی و یا صرفاً سلیقه فردی مطرح است.

اما گفتگوی که من در این جا با خواننده این سطور دارم در مورد چیرگی محمدرضا شجریان در دستگاه‌های موسیقی سنتی ایرانی نیست! حرف در مورد "آواز" او نیست. حرف از چیز دیگری ست. زمانی که احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند از در کنار توده‌ها بودن و یا مردمی بودن محمدرضا شجریان می‌گویند و یا حتی از این هم فراتر، از مبارزه او یا تقابل وی با جمهوری اسلامی سخن می‌رانند، حرف از چیرگی او در دستگاه‌های موسیقی ایرانی و یا محبوبیت او در میان مردم نیست. صحبت از جای دادن او در جایگاهی طبقاتی ست.

چند روز پیش یکی از دست‌اندرکاران موسیقی سنتی ایرانی، محمدرضا شجریان درگذشت. بدیهی ست که مرگ هر فرد برای خانواده، آشنایان، نزدیکان و دوستداران او دردآور و ناراحت‌کننده است. محمدرضا شجریان دست‌اندرکار در حیطه موسیقی بود و بسیاری از آنان که موسیقی اصیل و یا سنتی ایرانی را می‌شناسند او را "استاد" می‌خوانند. من از جمله افرادی هستم که کوچکترین آگاهی از دستگاه‌های موسیقی اصیل و یا سنتی ایرانی ندارم و از جمله افرادی هستم که این موسیقی را نمی‌پسندم. درست از این رو به خودم اجازه نمی‌دهم که درباره "استاد" بودن محمدرضا شجریان و یا این که ایشان "خسرو آواز" ایران بوده‌اند یا نه، نظری بدهم. اما به مثابه یک مارکسیست نه تنها به خود اجازه می‌دهم، که وظیفه خود می‌دانم که به مواضع برخی از احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می‌خوانند و می‌دانند، و در برخورد با مرگ محمدرضا شجریان، این ادعاها را زیر پا گذاشتند، برخورد کنم.

مارکسیسم دانش رشد و تحول جوامع انسانی ست و بیش از هرچیز به نبرد طبقات در مسیر تاریخ توجه دارد و به اینکه فرد در این نبرد در صف خلق و یا در صف ضدخلق قرار دارد و افکار، مواضع و حرکاتش در خدمت کدامین طبقه است. در یک تحلیل مارکسیستی زیربنا و روبنای جامعه مورد توجه قرار گرفته و درباره این دو مطالعه و بررسی می‌شود. زیربنا شامل شیوه تولید، طبقات اجتماعی و تضاد بین آن‌ها و روبنا شامل عوامل بسیاری که حاصلی از زیربنا هستند، به عنوان نمونه فرهنگ و هنر است.

هنر و فرهنگ را می‌توان به دو شکل مورد بررسی قرار داد: هنر و فرهنگ برای هنر یا

سازمان ها، گروه ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می خوانند و می دانند و امروز عزادار مرگ محمدرضا شجریان شده اند، بویی از مارکسیسم و تحلیل مارکسیستی نبرده و تنها دنباله رو حرکات مردم شده اند؟ آیا این درست همان رفتاری نیست که خائنان حزب توده، حزب رنجبران و خائنانی چون فرخ نگهدار و مهدی فتاپور - که سازمان پُرافتخار چریکهای فدایی خلق ایران را به پابوس ارتجاع بردند - پیشه کردند؟ آیا با همین منطق و استدلال نبود که این خائنان همانند شجریان، کسرابی، مخملباف و ... به بیعت با "امام" شان، خمینی جلال، شتافتند؟

شاهنشاه عاری از مهر، خمینی جلال و رفسنجانی پلید را هم به خانواده های آنان و یا به ملت ایران تسلیت گفتند؟ ایرج اسکندری و محمد پورهرمزبان ترجمه های بسیاری از خود به جای گذاشتند، آیا آنان مرگ او را تسلیت گفتند؟ اگر نه: چرا؟ آیا باید گفت چون "مردم" از مرگ شجریان ناراحت هستند؟ اولاً، آیا این حرف در مورد توده های زحمتکش ما صادق است؟ تازه گیریم که مردم ناراحت هستند. آیا باید همرنگ جماعت شد؟ مگر بخش هایی از همین "مردم" برای مرگ خمینی جلال عزا نگرفته بودند؟

به راستی تفاوت هنر برای هنر و هنر برای مردم چیست؟ آیا تفاوتی بین هنرمندی که در کنار ضدخلق گام برداشته و محمدرضا شجریان که در کنار آنان جای خوش کرده بود، نیست؟ آیا نباید بین خسرو گلسترخی و سیاوش کسرابی تفاوتی قائل شد؟ آیا محمود دولت آبادی و غلامحسین ساعدی در دو صف گوناگون، یکی در کنار خلق و دیگری در مقابل آن جای نگرفته اند؟

آیا می توان امثال تهمینه میلانی و دیگر مجیزگویان این و یا آن جناح جمهوری ضدخلق اسلامی را "هنرمند مردمی" نامید؟ آیا احزاب، سازمان ها، گروه ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می خوانند و می دانند و امروز مرگ محمدرضا شجریان را به توده های تحت ستم ما تسلیت می گویند "محبوب مردم" بودن را با در صف مردم بودن اشتباه نگرفته اند؟ اینان در آینده ای دور و نزدیک در عزای مرگ هنرمندان محبوبی چون ستار، گوگوش و مرتضی چه خواهند گفت؟ یا چه خواهند کرد؟

آیا واقعیت جز آن است که چنین احزاب،

شعرهای "سیاوش کسرابی" را دوست دارم و یکی از سروده های او (منظومه آرش کمانگیر) را از بهترین سروده های شعر نوین ایران می دانم، اما همزمان می دانم که چگونه با خمینی بیعت کرد و به مثابه یک توده ای به توده ها پشت کرد و مانند شجریان، بودن در کنار ضدخلق را به جای بودن در کنار توده ها انتخاب کرد. سروده ای از او در وصف خمینی جلال پس از ملاقات برخی از اعضای کانون نویسندگان ایران با او یکی از شاخص ترین نمونه های این خیانت است. (۱) من بسیاری از نوشته های محمود دولت آبادی را می پسندم و "جای خالی سلوچ" و "کلیدر" را آثاری بسیار زیبا می دانم، اما همزمان می دانم که او نیز به مثابه یک توده ای به توده ها پشت کرد و مانند شجریان، بودن در کنار ضدخلق را به جای بودن در کنار توده ها انتخاب کرد.

در عرصه جهانی نیز همین گونه بوده است: جایگاه "کنت هامسون Knut Hamsun"، برنده جایزه نوبل ادبیات که با نازیست ها همکاری کرد با جایگاه "فدریکو گارسیا لورکا Federico Garcia Lorca" که در کنار توده ها ایستاد یکی نیست. همین نگاه را می توان به بسیاری مانند مهدی اخوان ثالث، محسن مخملباف، تهمینه میلانی، ابراهیم حاتمی کیا، "رنی ریفنستاهل Leni Riefenstahl" و ... داشت.

مارکسیسم برای ما مشخص می کند که مصاف خلق و ضدخلق با بهتر خواندن، بهتر سرودن و یا ساختن مشخص نمی شود، معیار چیز دیگریست. آیا احزاب، سازمان ها، گروه ها و افرادی که خود را "کمونیست"، "مارکسیست" یا چپ می خوانند و می دانند و امروز مرگ محمدرضا شجریان را به توده های تحت ستم ما تسلیت می گویند، مرگ

نادر ثانی

استکهلم - سوئد،

۲۰ مهرماه ۱۳۹۹ برابر با ۱۱ اکتبر ۲۰۲۰

پانویشت:

(۱) این آن سروده ننگین سیاوش کسرابیست:

"دارم پیام

ای امام

که زبان خاکبایم و رسول رنج

بر توام درود بر توام سلام

آمدی

خوش آمدی، پیش پای توست ای

خجسته ای که خلق

می کند قیام

حق ما بگیر

داد ما برس

تیغ برکشیده را نکن به خیره در نیام

حالا که می رود سمند دولت، بران!

حالا که تیغ دشنه تو می برد

بزن"

*** * * * ***

و دیدیم که آن جلال چگونه و چه کسانی را زد!

گزارش کوتاهی از تظاهرات علیه جمهوری اسلامی در لندن - انگلستان



امروز بعداز ظهر (شنبه دهم اکتبر ۲۰۲۰)، گروهی از ایرانیان مبارز در لندن در مقابل کنسولگری رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در لندن گرد آمدند تا به احکام اعدام های وحشیانه ای که به طور روزمره توسط بیدادگاه های این رژیم علیه زندانیان سیاسی و مخالفین حکومت صادر می شود، اعتراض کنند. این تظاهرات که فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان یکی از فراخوان دهندگان آن بودند در ساعت ۲ بعد از ظهر آغاز شد. نخست تظاهر کنندگان با رنگ سرخ به درب سفارت و دیوارهای آن رنگ پاشیدند و با تخم مرغ شیشه های کنسولگری را هدف قرار دادند. در طول حرکت شعارهایی به زبان فارسی و انگلیسی سر داده شد که برخی از آن شعار ها به شرح زیر بودند: "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "ترور شکنجه زندان نابود باید گردد"، "اعدام ها باید متوقف شوند"، "مرگ بر ستمگر، نه شاه می خوایم نه رهبر"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد" و ...

این تظاهرات ۲ ساعت به طول انجامید و تظاهر کنندگان در ساعت ۴ بعد از ظهر با فریاد "مرگ بر جمهوری اسلامی" به این حرکت افشاگرانه و اعتراضی پایان دادند.

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باد گردد!

نابود باد حکومت ترور، زندان و شکنجه!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن - انگلستان، ۱۰ اکتبر ۲۰۲۰

دوست نشاندیم، "هنوز شرم داریم". شکی نیست که رقیه دانشگری با این برخورد گامی در نفی گذشته خود برداشته بود ولی این گام موقعی بار عملی می یافت که او در عمل نشان می داد که به راستی از سهمی که به قول خودش در "پی ریزی و پیشبرد کژروی های سیاسی" سازمان اکثریت داشته است، پشیمان و شرمگین بوده و در عمل به تصحیح آن روی آورده است. به همین دلیل باید دید که آیا وی در جهت گفته هایش در "مسئولیت فردی" گامی برداشته است؟ آیا کاری به نفع مردم انجام داده و توانسته است که گفته هایش را به اثبات برساند؟ یا برعکس امروز در تأیید و پشتیبانی از یاران گذشته اش که دستانشان تا مرفق به خون بهترین فرزندان این مرزو بوم آغشته گشته، باز با تکرار کپی حرفهای یاران اکثریتی اش، دارد "سهمی" در پیشبرد برنامه های ضد خلقی و ضد انقلابی آنان ایفاء می نماید؟ به همین منظور در اینجا به چند مورد از سخنان وی در پرسش و پاسخ یاد شده اشاره می کنیم، چون پرداختن به همه صحبت های او که تقریباً دو ساعت بطول انجامیده و از زوایای گوناگون قابل برخورد می باشند، در این نوشته مقدور نیست. این امر را می توان به فرصت دیگری موکول کرد.

یکی از سوالاتی که در "پرسش و پاسخ" یاد شده در ابتدا از رقیه دانشگری پرسیده می شود، چنین است: "هم اکنون شما به عنوان یک نیروی چپ شناخته شده مستقل، می پذیرید که مجموعه افراد قدیمی سازمان فدایی-شکل دهنده "حزب چپ" با مدیریت پلورالیسم - را به عنوان تنها جبهه متحد چپ معرفی نمود؟" رقیه دانشگری به این سوال این طور جواب می دهد: "من این "حزب چپ" رو بعنوان یک نیروی خوب و کارا و بیش از هر چیزی بعنوان یک آغاز خوبی برای اتحادها میشناسم. ولی اینکه تنها جبهه متحد چپ حقیقت اش هم معنای اینو نمی فهمم، هم فکر نمی کنم که این تنها جبهه متحد چپ باشه، ما برای اتحادچپ هنوز راهی در پیش رو داریم".

اما ببینیم در مورد کدام "حزب چپ" صحبت در میان است؟ "حزب چپ" تشکل جدیدی است که همان افراد "قدیمی" سازمان فدائیان خلق (اکثریت) همراه با سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران (طرفدار وحدت) و کنشگران چپ، که در واقع برای سالها همسو با سازمان اکثریت و در واقع شبه اکثریتی بودند، آن را پس از یک کنگره سه روزه به نام کنگره وحدت در روزهای دهم تا دوازدهم فروردین ماه ۱۳۹۷ در شهر کلن کشور آلمان به وجود آورده اند.

گردانندگان اصلی این کنگره وحدت، بیشتر افراد اکثریتی بودند، همانها که در جهت خدمت به سرمایه داران و استثمارگران حاکم و علیه منافع کارگران و مردم ستمیده ایران، در سالهای آغازین دهه

در باره "جامعه ایران ظرفیت براندازی" ندارد!



شکوفائی" به همکاری با نیروهای سرکوبگر این رژیم دار و شکنجه پرداخت و در سالهای آغازین دهه خونبار ۶۰، باعث دستگیری، شکنجه و اعدام اعضا و هواداران نیرو های انقلابی و از جمله هواداران طیف انقلابی فدایی گردید. رقیه دانشگری که در این نوشته به نظرات او پرداخته می شود در آن زمان یکی از مسئولین و گردانندگان اصلی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بود.

نامبرده در نوشته "مسئولیت فردی" در حالیکه می نویسد: "هنوز بعد از گذشت بیش از سه دهه، هر زمان که به آن دوره می اندیشم و خط مشی ای که نقطه سیاهی بر کارنامه من و سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اکثریت) بر جای نهاد، عرق شرم بر پیشانی ام می نشیند"، اما خیانت سازمان اکثریت و همکاری آن با وحوش سرکوبگر جمهوری اسلامی علیه توده های مردم ایران را صرفاً با واژه های "خطا و کژروی" توصیف می کند. مثلاً می نویسد: "فداییان خلق (اکثریت) کژروی سیاسی خود را مبنی بر اتحاد و انتقاد و شکوفائی جمهوری اسلامی، در پلنوم وسیع ۱۳۶۵ به نقد کشیدند. اما به باور امروزین من در این نقد به ریشه یابی بنیادین آن کژروی نپرداختند، و به پیامدهای ویرانگر آن سیاست ها در سطح جامعه و نیروهای ترقی خواه کشور، بی اعتنا ماندند.... من هم در پی ریزی و پیشبرد کژروی های سیاسی سهمی داشته ام". در هر حال او اعلام کرد که از گذشته خود شرم گین میباشد. در "مسئولیت فردی" او با صراحت نوشته است "از این که در روی آوری و باور شماری از نسل انقلاب به این نظام خودکامه، آزادی ستیز، واپسگرا و بی باور به استقلال ملی و عدالت اجتماعی سهم داشتیم. از آن که ولایت فقیه را جمهوریت و گامی به پیش در تاریخ میهن ام پنداشتیم. از آن که در جبهه های نیروهای مردمی بر آمده از انقلاب ۱۳۵۷ دشمن را به جای

رقیه دانشگری که یکی از اعضا و مسئولین سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بوده و بعد با کناره گیری از آن سازمان، خود را دیگر اکثریتی نمیداند، در یک پرسش و پاسخ تلگرامی که بتاريخ جمعه ۲۴ مرداد ۱۳۹۹ صورت گرفت و فایل صوتی آن در سایت ایران گلوبال در دسترس میباشد، در ارتباط با صحبتش تحت عنوان "پیروزی فدائیان علیرغم شکستها" به پاسخ گویی به سوالات افراد شرکت کننده پرداخت. در این پرسش و پاسخ ها وی موضعی گرفت که نشان می داد او با این که خود را دیگر وابسته به سازمان اکثریت نمی داند ولی از بنیان های فکری این جریان به طور واقعی گسست نکرده است. پیش از این وی در نوشته ای به نام "مسئولیت فردی" که در تاریخ ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ (بهمن ۱۳۹۲) منتشر شد مطرح کرده بود که مواضع و اعمال آن سازمان در گذشته را رد می کند و نوشته بود "من هنوز شرم داریم از آنکه یک دوره از زندگی سیاسی ام در توهم به نظام جمهوری اسلامی گذشت". مشاهده تناقض بین این برخورد با مواضع او در پرسش و پاسخ یاد شده مرا بر آن داشت که برخوردی نسبت به این امر داشته باشم.

همانطور که می دانیم رهبران سازمان چریک های فدایی خلق ایران بعد از قیام بهمن و قبل از انشعاب اقلیت و اکثریت، در یکی از حساس ترین مقاطع تاریخی، مبارزات انقلابی مردم ایران را برای دستیابی به خواسته های برحق خویش به بیراهه کشانده و ضربات سنگینی بر پیکر سازمان چریک های فدائی خلق که به بزرگترین سازمان انقلابی چپ در ایران تبدیل شده بود، وارد آوردند. بعد از انشعاب نیز سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، ضمن حمایت از رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی تحت عنوان "اتحاد و انتقاد و

خیابانها ریخته و خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی شدند کسی مدعی شود که برای سرنگونی دیکتاتوری حاکم "مردم هنوز به اون حد از بیچارگی یا حداقل چاره اندیشی نرسیده اند".

یکی دیگر از موارد قابل ذکر در این فایل های صوتی، اشاره رقیه دانشگری به حزب توده ایران می باشد. او در قسمت های مختلف پاسخ های خود به تعریف و تمجید از این حزب خائن می پردازد. بعنوان مثال می گوید: "ما مدیون اونها هستیم، به خدمات حزب توده ایران خیلی احترام قائلیم، حزب توده ایران بخشی از جنبش چپ ایران است".

همانطور که می دانیم یکی از پارامترهای اساسی شکل گیری سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، مرزبندی قاطع با حزب توده بدلیل خیانتها و بد نام کردن نام کمونیسم در ایران بوده است. حزب توده در دهه بیست به دلیل ضعف حکومت و درگیر بودن امپریالیسم انگلیس در جنگ جهانی از یک طرف و رشد مبارزات توده ها از طرف دیگر بهترین فرصت را برای مبارزه در جهت تغییر بنیادی مناسبات اقتصادی- اجتماعی و سرنگونی رژیم شاه و حرکت برای انقلاب به منظور تامین منافع کارگران و زحمتکشان و دیگر اقشار مردمی را داشت. ولی حزب توده چون یک حزب رفرمیست بود هرگز در این جهت حرکت نکرد و در حالی که می گفت "حزب توده ایران برای سرمایه دار و مالک، ازباید ثروت و راحتی وجدان را فراهم می کند" (در نوشته ای به نام حرف حساب ما چیست)، خود را صرفاً مشغول انجام برخی کارهای رفرمیستی نمود. این حزب حتی درمقابل اقدامات ضد امپریالیستی دکتر مصدق ایستاد و در "بسوی آینده، سوم آبان؛ ۱۳۲۹" نوشت: "عوام فریبان آخرین تیر کش استعمارند و دکتر مصدق نماینده آنهاست". گوئی همه این واقعیات باعث تحسین و احترام رقیه دانشگری نسبت به حزب توده گشته است.

رقیه دانشگری همچنین در مورد حزب توده در دوره جمهوری اسلامی مطرح می کند که آنها "صادقانه فکر میکردند که باید از اینها (رژیم جمهوری اسلامی) دفاع بشه، اینها نیروی ضد امپریالیستی هستند". او در اینجا حزب توده خائن که آموزگاران رهبران سازمان اکثریت بودند را تطهیر می نماید و فراموش می کند که آنها هم با جمهوری اسلامی در سرکوب های خونین دهه ۶۰ فعالانه شرکت داشتند. او نمی خواهد بپذیرد که "صادقانه" فکر کردن آنها عمل ننگینشان را پاک نمی کند. به این شکل او به کمک حزب توده شتافته و "کژروی های سیاسی" این حزب (بخوان شرکت در سرکوب توده ها) را کتمان می کند تا باز دشمن را به جای دوست بنشانند.

رقیه دانشگری، با مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی و حفظ وضع موجود، نقاب از چهره شرمگین خود برداشته و نشان می دهد که در مقابل رفقای سابق خود سر تعظیم فرود آورده و خواهان حفظ رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی می باشد. این یک موضع ضد مردمی در مقابل مردمی است که در خیابان های سراسر کشور با شعارهایی چون، جمهوری اسلامی نابود باید گردد، مرگ بر جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی نمی خوایم، نمی خوایم، مرگ بر دیکتاتور و یا اصلاح طلب، اصولگرا - دیگه تمومه ماجرا و غیره به خیابان آمده و به جنگ رژیم حاکم رفته و می روند. همین مورد کافی است که نشان دهد که رقیه دانشگری علیرغم شرم نامه اش در "مسئولیت فردی"، بی هیچ شرمی با روی حقیقت گذاشته و پیگیر همان خط ضد انقلابی گذشته اش می باشد.

یعنی نمی خواد خسته است". همچنین وقتی از او پرسیده می شود که: "آیا زحمتکشان ایران امروز شعار براندازی را خواهند پذیرفت یا راههای دیگر مبارزه در پیش خواهند گرفت؟"، پاسخ می دهد: "زحمتکشان ایران اگر هیچ راه چاره دیگه ای نداشته باشن و بتونن متشکل بشن خوب بعید نیست که شعار بر اندازی بدن، باشن های و هوی کنن، ولی اصلا قابل پیش بینی نیست ولی در مجموع من فکر میکنم جامعه ایران حداقل در حال حاضر آمادگی دادن هزینه های خیلی زیاد رو نداره... مردم هنوز به اون حد از بیچارگی یا حداقل چاره اندیشی نرسیدن که بدونن، که خوب یا شیم بیندازیم، چی بذاریم جاش".

همانطور که ملاحظه شد در همین قسمت از پرسش و پاسخ، رقیه دانشگری، با اتخاذ موضع مخالفت با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و حفظ وضع موجود، نقاب از چهره شرمگین خود برداشته و نشان می دهد که در مقابل رفقای سابق خود سر تعظیم فرود آورده و خواهان حفظ رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی می باشد. واضح است که این یک موضع ضد مردمی در مقابل مردمی است که در خیابان های سراسر کشور با شعارهایی چون، جمهوری اسلامی نابود باید گردد، مرگ بر جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی نمی خوایم، نمی خوایم، مرگ بر دیکتاتور و یا اصلاح طلب، اصولگرا - دیگه تمومه ماجرا و غیره به خیابان آمده و به جنگ رژیم حاکم رفته و می روند. همین مورد به تنهایی کافی است که نشان دهد که رقیه دانشگری علیرغم شرم نامه اش در "مسئولیت فردی"، بی هیچ شرمی با روی حقیقت گذاشته و پیگیر همان خط ضد انقلابی گذشته اش می باشد. برآستی که جای شرم دارد که در شرایطی که کارگران و ستمدیدگان در آبان سال گذشته (۱۳۹۸) در بیش از ۱۶۰ شهر کشور به

۶۰، در سرکوب خونین جوانان مبارز و توده های آگاه ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی با این رژیم جنایتکار همکاری نمودند. از این رو دستان اینها نیز به خون کمونیست ها و مبارزین چپ و انقلابی و آزادیخواه ایران آلوده گردیده است. همان اکثریتی هایی که نه تنها هیچوقت گذشته ننگین خود را نفی نکرده اند بلکه برخی از آنها (نظیر فرخ نگهدار که اتفاقاً به رغم ظاهراً "استعفا" از اکثریت، یکی از چهره های اصلی صحنه گردان در کنگره حزب چپ بود) هنوز هم با افتخار از آن گذشته صحبت می کنند و هنوز هم دست از دفاع از جناح های درونی جمهوری اسلامی بر نداشته اند. یا مثلاً یکی دیگر از مسئولین سازمان اکثریت یعنی ماشالله فتاپور با خلیانی که مستقیماً در کشتار انقلابیون فدائی چون رفیق حمید اشرف و یارانش شرکت داشته، عکس یادگاری گرفته و شرم هم نمی کند.

در مورد "حزب چپ" همین بس که بدانیم که در شرایطی که توده های تحت ستم در سراسر ایران، علیرغم سرکوب های جنایتکارانه رژیم حاکم، فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی سر می دهند، به صف آرایی در مقابل مبارزات مردم دست زده و قهر انقلابی توده ها به منظور سرنگونی جمهوری اسلامی را مردود می شمارند. مثلاً فرد اول منتخب در کنگره این حزب (مریم تنگستانی)، سیاستهای سازشکارانه این حزب در مقابل توده های انقلابی ایران (همان توده هایی که تا جایی که می توانند در مقابل قهر ضد انقلابی رژیم به قهر انقلابی متوسل می شوند) را به این صورت مطرح کرده است که "راه برون رفت از جمهوری اسلامی "گذار مسالمت آمیز" هستش من با جنگ و موافق نیستم..."

اکنون، با همین اشاره کوتاه به "حزب چپ" که از برنامه ای بورژوایی حمایت کرده و روشهای رفرمیستی را تبلیغ می کند، می بینیم که رقیه دانشگری "حزب چپ" را نیرویی کارآ و خوب و آغازی خوب برای اتحادها قلمداد می کند و با وجود آگاهی از گذشته و حال ننگین افرادی چون فرخ رژیم نگهدار خائن، کشتگر و دیگر هم پالکی هایش و اصلاح طلبانی که کنگره وحدت آن به اصطلاح "حزب چپ" را برگزار کردند، آب تطهیر بر روی آنان ریخته و تلاش چنان نیروهائی برای پیشبرد برنامه های خود را کارآ و خوب می خواند.

خود رقیه دانشگری در "پرسش و پاسخ" در مقابل این پرسش که: "اگر نه چرا؟ و اگر بله آیا این طبقات اقتصادی میانه حال ایران، چقدر در فعالیتهای سیاسی جامعه مشارکت دارند؟ آیا شعار براندازی را انتخاب خواهند کرد یا به فعالیتهای سیاسی برای تغییرات معتقدند؟" جواب می دهد: "العموم من فکر میکنم جامعه ایران ظرفیت براندازی یعنی پیش بسوی شعار براندازی رو نداره

ارتجاعی" ایران را سراسر کربلا میکنیم" را علم کنند. همانطور که چریکهای فدائی خلق در آثار خود توضیح داده اند اگر قرار بود کار به اینجا نکشد می بایست سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن، مبارزات توده ها و از جمله مبارزات مسلحانه آنها را در جهت تداوم انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم حاکم سازماندهی و رهبری نماید. با توجه به پشتیبانی توده ها از آن سازمان، این کار عملی بود. اما خائنین و اپورتونیست هائی که در رأس آن سازمان قرار گرفته بودند، فرخ نگهدارها، فناپورها، کشتگرها و غیره با همکاری کسانی همچون همین رقیه دانشگری (که به خاطر سالها در زندان شاه بودن چهره شناخته شده ای بود)، با رژیم دست نشانده امپریالیستها سازش کردند. این یکی از علل عدم بسیج توده ها و مانع از انجام این وظیفه از طرف آن سازمان بود. این طور شد که مسیر مبارزه اصلی با دشمن به انحراف کشیده شد تا دوباره دژخیمان و غارتگران جهانی توانستند پایه های خود را در جامعه ما تحکیم بخشند.

رقیه دانشگری در فوریه سال ۲۰۱۴ در "مسئولیت فردی" در مورد رژیم جمهوری اسلامی نوشته بود "جمهوری ای که به بیدادگری شهره آفاق گشت، از کشته پشته ها ساخت، در چشم بر هم زنی سرزمینی پر ثروت را به افلاس و مردمی سربلند را به دریوزگی کشاند". اگر او به همین سخنان خود پایبند بود امروز بعد از گذشت بیش از چهل سال از عمر ننگین این رژیم دیگر بی هیچ احساس شرمی از مخالفت خود با سرنگونی جمهوری اسلامی سخن نمی گفت و حفظ این چنین رژیمی را با این سخنان که در شرایط کنونی باید صرفاً به جنبش های مدنی و مطالباتی بسنده کرد را توصیه نمی کرد.

با توجه به پیشینه اکثریتی رقیه دانشگری، حال آلترناتیو او برای شرایط کنونی ایران، جنبشهای مدنی و مطالباتی می باشد. می گوید: " ما باید با موتور جامعه پیش برویم، یعنی انرژی زودرس و تصنعی، تزریق کردن به پیکر جامعه کارایی نداره ما بایستی با همین گام به گام جنبشهای مدنی، مطالباتی و چیزهایی که الان می بینیم..." پیش برویم. شکی نیست که جنبش های مدنی و مطالباتی، بخشی از مبارزات مردم است و باید پیش برده شوند. اما مبارزه قهر آمیز توده ها برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را نفی کردن و به جای آن "جنبشهای مدنی و مطالباتی" را گذاشتن معنایی جز کمک به تداوم این رژیم دار و شکنجه ندارد. او می خواهد مردم رضایت دهند که جمهوری اسلامی بماند ولی از این رژیم مطالباتی را

رقیه دانشگری در فوریه سال ۲۰۱۴ در "مسئولیت فردی" در مورد رژیم جمهوری اسلامی نوشته بود "جمهوری ای که به بیدادگری شهره آفاق گشت، از کشته پشته ها ساخت، در چشم بر هم زنی سرزمینی پر ثروت را به افلاس و مردمی سربلند را به دریوزگی کشاند". اگر او به همین سخنان خود پایبند بود امروز بعد از گذشت بیش از چهل سال از عمر ننگین این رژیم دیگر بی هیچ احساس شرمی از مخالفت خود با سرنگونی جمهوری اسلامی سخن نمی گفت و حفظ این چنین رژیمی را با این سخنان که در شرایط کنونی باید صرفاً به جنبش های مدنی و مطالباتی بسنده کرد را توصیه نمی کرد. با توجه به پیشینه اکثریتی رقیه دانشگری، حال آلترناتیو او برای شرایط کنونی، جنبشهای مدنی و مطالباتی می باشد

سرنگونی جمهوری اسلامی نمی باشند؟ آیا قیام توده ها هنوز به گوش رقیه دانشگری نرسیده است؟

امروز آگاهی کارگران و زحمتکشان ما در حدی است که فریب سخنان ظاهراً خیر خواهانه و شعارهای مسالمت امیز طیف بورژوازی مانند "حزب چپ" و دیگر شبه اکثریتی ها را نمی خورند. بعلاوه خود شرایط زندگی و شدت فشارهایی که به آنان وارد می شود، باعث شده که کار به استخوانشان برسد و در نتیجه آنها آگاهانه تعالیم رفرمیستها و سازشکاران و اصلاح طلبان را پس زده و مبارزه ای جدی و انقلابی را در دستور کار خود قرار داده اند.

مورد آخر که لازم است در اینجا به آن اشاره شود مربوط به اظهارات او در "پیروزی فدائیان علیرغم شکستها" می باشد. او به موضوعاتی چون مبارزات افتخار آمیز سازمان چریکهای فدایی خلق در رژیم گذشته و شعار ایران را سراسر سیاهکل میکنیم و اینکه چرا نتوانستیم قدرت عظیم مردم را بسیج کنیم و یا تفاوت جنبش چریکی در ایران و جنبش چریکی در کوبا و جدی نگرفتن فدائیان به مساله مذهب و غیره پرداخته و در آخر با این سوال که چرا جنبش فدائیان به شکست انجامید، علت شکستها را نتوانستن بسیج کردن قدرت مردم میداند و می پرسد "چرا به اینجا کشید؟". اما رقیه دانشگری که جواب سوال خود را خوب میداند، نمی خواهد به آن اعتراف کند. او نمی خواهد اعتراف کند که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در دست دارو دسته آنها به وسیله ای برای منحرف کردن مبارزات توده ها و یاری به مرتجعین و تحکیم پایه های رژیم جمهوری اسلامی در آمد. او خوب می داند که رهبران آن سازمان با همدستی خود وی به مرتجعین کمک کردند تا در مقابل شعار توده های هوادار این سازمان یعنی "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم"، شعار

پس از نوشتن "مسئولیت فردی" و شرم از گذشته خود، رقیه دانشگری طبیعتاً خواستار آن بود که دیگران باور کنند که او از گذشته اکثریتی خود و اقدامات خیانتکارانه و ضد انقلابی سازمانش که خود وی یکی از گردانندگان آن بوده، به راستی پشیمان و شرمگین است. اما او در جلسه تلگرامی "پرسش و پاسخ" با نانید "حزب چپ" و حزب توده و با اتخاذ موضعی شبیه اصلاح طلبان آنها از نوع عقب مانده اش در مورد جمهوری اسلامی، به آشکاری نشان داد که هنوز دل در گرو یاران خائن گذشته اش دارد. بنابراین او بدون هیچگونه احساس مسئولیت در قبال "مسئولیت فردی"، پوچ بودن و بی اعتباری هر آنچه در آن مطلب نوشته بود را بر ملا نمود. او به دفعات از واقعیات عینی جامعه حرف زده ولی بدون احساس هیچگونه شرمی مطرح می کند که "مردم هنوز به اون حد از بیچارگی یا حداقل چاره اندیشی نرسیده اند" و گویا مردم خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیستند. او نمی بیند و یا نمی خواهد ببیند که امروز بخشی از مردم معیشت خود را از طرف های زباله تأمین می کنند. کارتون خوابی، گور خوابی و انواع و اقسام از این نوع ناچار خوابی ها سراسر کشور را فرا گرفته است. نمی بیند و یا نمی خواهد ببیند که تعدادی از زنان از راه تن فروشی علیرغم تنفر خود از این کار، روزگار می گذرانند، مردمانی کلیه و حتی قرینه چشم شان را می فروشند و درد و رنج های بیشمار که امروز سراسر کشور ایران را فرا گرفته و شرایط زندگی را برای مردمان شریف، زحمتکشان، کارگران، تهیدستان به جهنمی تبدیل کرده است. جهنمی که زحمتکشان محروم و به جان آمده، برای خلاصی از آن، بارها و بارها و به طور خستگی ناپذیر به هر چشم بیجا و گوش شنوا نشان داده اند که حاضرند سینه خود را جلوی گلوله سپر کنند تا شر این رژیم سرکوبگر و وابسته و این جهنم که رقیه دانشگری ها تا مدتها برای "شکوفایی" اش می رزمیدند را از سر خود کوتاه کنند.

اینها بخشی از واقعیات عینی جامعه میباشند که قلب هر انسان شریفی را به درد می آورد و از طرف دیگر خفقان و سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام که بخش دیگری از واقعیات عینی امروز جامعه ایران را تشکیل می دهند.

قیام های سراسری اخیر دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ که در بیش از ۱۶۰ شهر و روستا در ایران بوقوع پیوست و شعارهایی چون جمهوری اسلامی نابود باید گردد و ... که در بالا به آنها اشاره گردید که همگی حاکی از خواست توده های تحت ستم برای نابودی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی میباشد، آیا اینها واقعیتهای عینی جامعه نمی باشند؟ آیا اینها دلیلی برای خواست مردم در

پیشبرد اهداف ضد انقلابی خود از تجارب سرشار آن ها بهره مند شوند. این امر باعث شد که جمهوری اسلامی در مقابله با رشد شور و شوق انقلابی در شهر های کوچک و بزرگ و در مضاف با گسترش مبارزات خونین خلق های تحت ستم در ترکمن صحرا، آذربایجان، گردستان و خوزستان، در ادامه روند تکاملی این ارگان سرکوب، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را از حد یک "سازمان" خارج کرده و در حد یک دستگاه عریض و طویل تحت نام "وزارتخانه" سازمان دهد. به این ترتیب، وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک) با مدیریت آخوند های ریز و درشتی همچون محمد محمدی ری شهری، علی فلاحیان، قربانعلی دری نجف آبادی، علی یونسی و غلامحسین محسنی اژه ای، مخوف تر از ساواک دوران شاه شکل گرفت. در دهه ۶۰ هم تعدادی از اعضای سابق حزب خائن توده و اکثریتی های وا داده و "ندامت کار!" در خدمت اهداف وزارت اطلاعات به استخدام واواک درآمدند تا مبارزه با افکار "چپ" به کمک این نوع افراد آسان تر عملی گردد.

در واقع جمهوری اسلامی، این حکومت تزویر و ریا، دروغ و دو روئی، رژیم دسیسه و توطئه همواره کوشش می کند تا برای بقای نا حق خود و ادامه سلطه کثیفش از یک طرف با شکنجه و زندان، با شلاق زدن جوانان در ملاء عام، با نمایش اعدام های خیابانی و با اعمال اختناق و سرکوب مردم، در جامعه ایجاد رعب و وحشت کند و از طرف دیگر روحیه مبارزاتی جوانانی که بعد از قیام ۱۳۵۷ به دنیا آمده اند، جوانانی که علیرغم همه زهر چشم گرفتن های رژیم، شور و شوق مبارزاتی شان و تشنگی سیاسی آن ها برای شناختن انقلابیونی که در دهه ۵۰ با مبارزات مسلحانه خود علیه دشمن، حماسه های درخشانی آفریدند، هرگز فرو کش ننموده است و در به در به دنبال یافتن شیوه های مبارزاتی غیر علنی هستند که قادر به مقابله با قهر ضد انقلابی عربان جمهوری اسلامی باشد، را خنثی کرده باشد. به همین دلیل هم رژیم به کمک مزدوران پست فطرت وزارت اطلاعات برای بی اعتبار کردن انقلابیون دهه ۵۰ که با توسل به قهر انقلابی به مقابله با قهر ضد انقلابی رژیم شاه برخاستند، کتاب "چریک های فدائی خلق" را منتشر می سازد.

به محض خواندن مقدمه کتاب ذکر شده که این چنین آغاز می شود: "اگر بتوان چند عملیات نظامی و یا درگیری های مسلحانه ای که بین مامورین ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری با اعضای سازمان های مسلح و مخفی را که در خلال سال های ۱۳۵۷-۱۳۴۹ روی داد "جنبش مسلحانه" نامید..."، خواننده به کینه شدید و ضدیت نویسندگان کتاب مذکور با مبارزه مسلحانه ای که چریک های فدائی خلق در سال ۱۳۴۹ با حمله به پاسگاه سپاهک آغاز کردند، پی می

جعل مضاعف تاریخ!



"گروهی از پژوهشگران" یا در واقع جمعی از همان ایده نولوگ های سیاسی وزارت اطلاعات برای انتشار بیرونی آماده می شوند، ولی این بار وزارت اطلاعات تصمیم گرفته است که کتاب مذکور را به نام فردی به نام "محمود نادری" منتشر نماید.

اما این که چرا بعد از گذشت ۳۸ سال از آغاز مبارزه مسلحانه توسط چریک های فدائی خلق، رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، امروزه به بررسی و چگونگی پیدایش "سازمان چریک های فدائی خلق ایران" نیاز پیدا کرده است، خود قابل تامل می باشد!

بیش از سی سال از زمانی که در پی مذاکرات محرمانه بین امپریالیست ها و دار و دسته خمینی، این دار و دسته مزدور به قدرت رسیدند، می گذرد. به دنبال سقوط رژیم منفور پهلوی در سال ۱۳۵۷، در تمام ادارات دولتی، قاب عکس های شاه مزدور خمینی جلا داده رفتند. در واقع، دار و دسته خمینی برای ممانعت از سقوط ارتش و جلوگیری از درهم شکسته شدن ماشین دولتی و در حفظ و ادامه نظام سرمایه داری وابسته، بدون اتلاف وقت به باز سازی و احیای ادارات، سازمان ها و وزارت خانه های سابق در شکل جدید یعنی اسلامی پرداختند.

یکی از این ادارات، سازمان منفور اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) رژیم پهلوی بود که به کمک افرادی همچون حسین فردوست ها و سعید جاریان ها نو سازی شد. در اوائل دوران بعد از قیام، ساواکی هائی که مدت ها بود حقوقی دریافت نکرده بودند، دست به تظاهرات زده و آمادگی خود را برای کار کردن و خدمت در نظام جمهوری اسلامی اعلام داشتند. سرکرده گان جمهوری اسلامی هم خیلی زود دریافتند که با استخدام ساواکی های با تجربه می توانند در

توضیح پیام فدائی: با توجه به سیاست پلید جمهوری اسلامی در مورد خدشه دار نمودن نام و چهره کمونیست های انقلابی دهه پنجاه و مبارزه مسلحانه انقلابیون آن دوره و بی ثمر نشان دادن مشی انقلابی چریک های فدائی خلق ایران در مبارزه با رژیم منفور شاه و به منظور خواباندن شور و شوق مبارزاتی جوانانی که در اقصی نقاط کشور، تشنه یافتن "راه مبارزه" با رژیم سفاک جمهوری اسلامی هستند، مدتهاست که شاهد لجن پراکنی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه ارزش ها و سنت هائی که چریک های فدائی خلق بنیان گذاشتند، هستیم. انتشار کتاب هائی از قبیل "چریک های فدائی خلق - از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" و همچنین ورق پاره هائی از قبیل "مهرنامه" و "اندیشه پویا" و غیره که توسط مشتی قلم به مزد رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در بازار کتاب نشر یافته، اخیرا شاهد کتابی به نام "حماسه سپاهک" بودیم که منتشر کنندگان آن با وقاحت، آن را به رفیق حمید اشرف نسبت داده اند. به همین دلیل، پیام فدائی مبادرت به درج مجدد مقاله "جعل مضاعف تاریخ!" که در تاریخ اکتبر ۲۰۰۸ برابر با مهر ۱۳۸۷ در پیام فدائی شماره ۱۱۲ به چاپ رسیده بود، می کند.

در اردیبهشت ماه امسال (۱۳۸۷)، در بیست و یکمین دوره نمایشگاه بین المللی کتاب در تهران، کتاب قطوری تحت عنوان "چریک های فدائی خلق - از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷ - جلد اول" که نگارش آن به شخصی با نام مستعار "محمود نادری" نسبت داده شده است، از طرف "موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" به معرض فروش گذاشته شد. این نکته که "موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" ارگانی مستقیما وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک) می باشد، بر کسی پوشیده نیست و معمولا این جور کتاب ها توسط

تداوم آن را ضمانت کنند، امروزه به ضرورت مبارزه ای ریشه ای برای بیرون رفتن از شرایط کنونی رسیده اند. هدف اصلی این کتاب، تخطئه تئوری مبارزه مسلحانه، "خبیث" نشان دادن چریک های فدائی خلق و قلب واقعیت ها و معکوس نشان دادن حقیقت ها ست، تا بدین وسیله جوانان را از مبارزه دلسرد و ناامید سازد. اما به باور ماتریالیسم دیالکتیک، پدیده ها در جریان تکامل خود اضداد خود را شکل می دهند. شگفت انگیز نخواهد بود که تاثیر جعل مضاعف تاریخ در کتاب "چریک های فدائی خلق" نه دلسرد و ناامید ساختن جوانان از مبارزه، بلکه باعث تشویق آن ها به کنکاش واقعیت ها شود.

انگلس در تعریف فلسفه هگل می گوید که هر واقعیتی، حقانیت ندارد ولی هر حقیقتی دیر یا زود واقعیت پیدا می کند. سوسیالیسم یک حقیقت است که دیر یا زود با نابودی سرمایه داری که واقعیت دارد ولی چون بر پایه استثمار انسان از انسان استوار شده است، حقانیت ندارد، جایگزین آن خواهد شد. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی هم یک واقعیت است، واقعیت تلخی که حقانیت ندارد و دیر یا زود سرنگون خواهد شد. امری که تنها و تنها در بستر یک مبارزه مسلحانه توده ای و طولانی مدت با رهبری طبقه کارگر و شرکت دیگر زحمتکشان و سایر اقشار جامعه همچون دانشجویان، نویسندگان روشنفکر، معلمان، پرستاران، و... امکان پذیر خواهد شد. در طول مسیر این مبارزه مسلحانه توده ای و طولانی مدت است که رهبران واقعی انقلاب، یعنی آگاه ترین فرزندان ستمدیدگان از بطن خود مبارزه صیقل خورده، به بالا کشیده می شوند. همان ها هستند که حقانیت به جلو بردن انقلاب را هم خواهند داشت. آنان تجارب گذشته را چراغ راه آینده خواهند کرد.

محسن نوربخش
۲۸ اکتبر ۲۰۰۸

در دهه ۵۰، اگر ماموران ساواک برای دستیابی به اطلاعات و کشف روابط تشکیلاتی مبارزان و انقلابیون جنبش مسلحانه به طور عام و چریک های فدائی خلق به طور خاص، با اعمال شکنجه های قرون وسطائی، آن ها را تا سر حد مرگ شکنجه می دادند تا نام افراد و محل مخفی گاه های آن ها را بدست آورند، این برای ضربه زدن و نابودی آن انقلابیون و انهدام تشکیلات آن ها بود. در نتیجه هر گزارشی که با تکیه بر چنین شکنجه هایی تهیه شده باشد، چه نوشته خود ساواک باشد و یا با جعل آن از طرف واواک به ساواک منسوب شده باشد، اساسا فاقد هرگونه سندیت تاریخی است و پیشیزی ارزش ندارد و صرفا تلاشی مذبوحانه در جهت خراب کردن شخصیت آن انقلابیون و بی اعتبار کردن آن ها در اذهان عمومی می باشد. در این راستا تنها همپالگی های "محمود نادری" ممکن است به آن به اصطلاح اسناد به جا مانده از ساواک و یا "تازه تولید شده" توسط واواک استناد کنند و گر نه هیچ انسان روشنی بر اسنادی که از چاپخانه های ادارات اطلاعاتی و جاسوسی هر کشوری بیرون آمده باشد، واقعی نمی نهد.

حالا بعد از گذشت تقریبا سی سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی، در این جنگ روانی ای که همواره بخشی از مبارزه ضد انقلابی طبقات حاکم بر علیه طبقات ستمدیده جامعه می باشد، ایده ثولوج های رژیم با جعل مضاعف تاریخ در کتاب "چریک های فدائی خلق" آن را در زمانی منتشر می کنند که مبارزات آزادیخواهانه مردم ما از هر طرف پایه های رژیم را مورد حمله قرار داده است. علیرغم تمامی سرکوب ها، شکنجه ها، بازجویی ها و فشار هایی که بر دانشجویان و کارگران و زنان مبارز اعمال می شود، آن ها با گذشت زمان و با به پایان رسیدن "افسانه اصلاحات" و با بر ملا شدن دست همه کسانی که همواره تلاش کرده اند که با بزک کردن چهره این رژیم ضد انسانی،

برد، مبارزه قهر آمیزی که منتج از تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه بود و رفقا مسعود احمدزاده در کتاب "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" و امیر پرویز پویان در کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" آن را بیان کرده اند. در دو کتاب فوق الذکر، آن ها استدلال می کنند با در نظر گرفتن بی اعتمادی عمیق توده های مردم نسبت به رهبران فرصت طلب حزب خائن توده و عناصر سازش کار جبهه ملی، و عدم ایمان آن ها به اشکال مبارزاتی مختوم به شکست گذشته و با توجه به وجود دو مطلق در ذهن توده ها (قدرت مطلق پنداشتن رژیم و ضعف مطلق متصور بودن برای خود) و با توجه به آن که رژیم شاه تحمل کوچک ترین حرکت اعتراضی کارگران و توده های مردم را ندارد، تنها راه برای نیروی پیشرو جهت کسب اعتماد توده ها، سازماندهی و تشکل آن ها و جاری نمودن انرژی مبارزاتی کارگران و توده های مردم بر علیه دشمن، به جای تعرض نکنیم تا باقی بمانیم، همانا شروع مبارزه مسلحانه و اعمال قهر انقلابی بر علیه قهر ضد انقلابی دشمن است.

اما عداوت نظری ای که در سرتاسر کتاب وزارت اطلاعات علیه چریک های فدائی خلق آن زمان به چشم می خورد بی شک از مرز "خرابکار" و "عوامل وابسته به کشور های خارج" نامیدن بهترین زنان و مردان انقلابی که توسط ساواک در جرایم و رادیو و تلویزیون آن دوران تکرار می شد، می گذرد. تهی جلوه دادن ارزش های والای چریک ها، بی اعتبار کردن اعتقادات انقلابی آن ها با اختراع عباراتی از قبیل "چریکیسم" و "گانگستریسم" از کوشش های عبث "موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" در این کتاب است. اگر در دهه ۵۰، ساواک به دنبال نابود کردن جسم چریک ها و مبارزات آنان بود، واواک در دهه ۸۰ به دنبال لوٹ کردن نام و راه و خاطره آن هاست.

رقیه دانشگری و ادعای... از صفحه ۱۶

درخواست کنند. از رژیمی که به قول برتولت برشت، تشکیل شده از گر و گرگان و بیرهای درنده هستند. شعر برشت به بهترین وجهی وضع جمهوری اسلامی و امید بستن به آن را توصیف کرده است:

"امید بستگان

به چه امید بسته اید ؟

به این که کران، به سخنان شما گوش بسپارند ؟
آزمندان

به شما چیزی ببخشند ؟

کرگها به جای دریدنتان، به شما غذایی بدهند ؟
و بیرهای درنده

به مهربانی از شما دعوت کنند

که دندان هایشان را بکشید

به این امید بسته اید ؟"

بی شک وقتی رقیه دانشگری شرم نامه "مسئولیت فردی" را می نوشت انتظار داشت که دیگران باور کنند که او به راستی از گذشته ننگین خود پشیمان و شرمگین است. اما به گفته خود وی در پرسش و پاسخ تلگرامی که " دوصد گفته چون نیم کردار نیست"، به راستی کردار امروز او خط بطلان به صد گفته او در "مسئولیت فردی" می کشد.

اکبر نوروزی- آبان ۱۳۹۹

در تمامی سال هایی که فعالیت هنری می کرد به فعالیت سیاسی خود نیز ادامه داد. همیشه می گفت که کمونیست است و هیچگاه حاضر نشد که برای دستیابی به منافع شخصی، دست به مصالحه درباره مواضع سیاسی خود بزند. بارها و بارها نام و توان هنری و اجتماعی خود را در اختیار حزب کمونیست سوئد گذاشت تا از آن در راه پیشبرد اهداف خود بهره برد.

در جریان حرکت ها و تظاهرات سیاسی - به ویژه در روزهای اول ماه مه - بود که به شکلی فردی با سیون آشنا شدم. درباره شرایط موجود در ایران می پرسید. می خواست بیشتر بداند. می گفت که یک جریان مذهبی همواره در اساس خود ارتجاعی است. حکومت جمهوری اسلامی ایران را به مثابه مهره ای در چهارچوب سیستم امپریالیستی ارزیابی می کرد.

چندین بار هنگامی که یکی از سخنرانان کمونیست ها در پایان راهپیمایی روز اول ماه مه بود متن دستنویس سخنرانی خود را در اختیار من نهاد تا آن را به سوئدی ماشین کرده و سپس به فارسی ترجمه کنم. در خواندن برخی از دستنوشته هایش دچار مشکل می شدم و ناچار به خودش مراجعه می کردم. می خندید و توضیح می داد. برخی از این ترجمه ها در "پیام فدایی" به چاپ رسیده اند.

آخرین بار که همدیگر را دیدیم به او گفتم که می خواهم با او مصاحبه ای برای "پیام فدایی" داشته باشم. گشاده رو و خندان پذیرفت. شماره تلفن شخصاش را به من داد تا با هم تماس داشته باشیم تا زمانی که از لولئو (۵)، شهر محل اقامتش در شمال سوئد، به استکهلم بیاید گفتگویمان را به انجام برسانیم. مترصد آن بود که یکی از همین هفته ها برای اجرای کنسرتی به همراه "نینینگ" (۶)، یکی از گروه های بسیار پیشرو سوئد در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ که قرار بود به یاری او حیات تازه بگیرد به استکهلم بیاید اما دو هفته پیش در نشریه "پرولتر" (۷)، ارگان حزب کمونیست سوئد، خواندم که ویروس کرونا او را بستری کرده و برای همین کنسرت تا اطلاع بعدی لغو شده است.

سه شنبه خبر رسید که سیون ولتر در پیامد نقاهتش بر اثر کرونا درگذشته است. تمامی جامعه هنری سوئد و بخش رادیکال سیاسی و اجتماعی این کشور در مرگ او سوگواری کردند.

در زمانی که غم از دست دادن سیون ولتر تمامی وجود من را احاطه کرده بود تنها یادآوری یک واقعیت توانست بار دیگر من را بر پا آورد: مبارزی دیگر از پای درآمد، مبارزه اما ادامه دارد!

با یاد سیون ولتر که همواره می گفت: "زندگی ای که با مبارزه همراه باشد زندگی خوبیست."

مبارزه را به یاد داشته باش! مبارز، رفتنی ست!



مبارزه مسلحانه در برابر رژیم وابسته به امپریالیسم پهلوی و در این میان بیش از همه از هواداران سازمان چریک های فدایی خلق ایران - حمایت می کرد.

در کشاکش رشد جریانات سیاسی سوئد به یکی از رادیکالترین این جریانات "حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (انقلابیون)" (۳) پیوست و همیشه و در همه جا به مثابه یکی از شاخص ترین پرچمداران این حزب فعالیت کرد.

پس از مدتی، فعالیت هنری سیون ولتر گسترش یافته و او که دیگر به عنوان یکی از چهره دست ترین چهره های تئاتر سوئد شناخته می شد به بازیگری در فیلم های سینمایی و تلویزیونی روی آورده و بدینگونه پس از ایفای نقش های گالیله (در نمایشی از برشت) و مکبث (در نمایشی از شکسپیر) ایفاگر نقش هایی بسیار گوناگون در این رسانه ها شده و از این میان بود که به یکی از محبوب ترین چهره های هنری سوئد مبدل شد. در سال ۱۹۷۷ به همراه بسیاری دیگر از بزرگان رادیکال تئاتر و موسیقی سوئد در پروژه ای که "پروژه چادر" (۴) نام گرفت شرکت کرده و در تئاتری سیار - در یک چادر سیرک - نمایشی بر مبنای تاریخ پرولتاریای سوئد را در شهرهای گوناگون سوئد پر صحنه برد. در همین دوران به خوانندگی و پس از گذشت سه دهه به نویسندگی هم روی آورد. خودش می گفت که کارش خوانندگی نیست و می خواند تا پیامش را به گوش همگان برساند. همین هدف را در نوشتن دو کتاب داستانی که به چاپ سپرد دنبال کرد.

تمامی همکاران او در سال هایی که او در صحنه و یا در کنار صحنه بود از سخاوتمندی و گشاده دستی او می گویند. همیشه برای دیگران وقت داشت و همواره تمامی آن چه را که در توان داشت به کار می گرفت تا چراغی تابان برای روشن کردن راه آینده دیگران باشد.

بعد از ظهر سه شنبه ۲۰ آبان ماه ۱۳۹۹، ۱۰ نوامبر ۲۰۲۰ بود که خسته از کار روزانه به خانه بازگشتم. روی مبل دراز کشیده و کنترل تلویزیون را در دست گرفتم. می دانستم که دستکم در نیم ساعت آینده حال و حوصله انجام کاری جز رفع خستگی را ندارم. تلویزیون روشن شد. صفحه پیام های خبری را پیش آوردم. خبری دیدم که به ناگاه من را تکان داد: "سیون ولتر (۱) درگذشت." ناگهان و بلافاصله اشک از چشمانم سرازیر شد. با اندوه ناشی از آن خبر کوتاه و غیر مترقبه، آن غروب و شب را با ناراحتی تمام به سر بردم. مبارزی بزرگ، رفیقی دوست داشتنی و صمیمی از میان ما رفته بود.

سیون ولتر در سال ۱۹۳۴ در شهر یوتنبوری (۲) در جنوب غربی سوئد در خانواده ای از طبقه متوسط اما فرهنگی و کتابخوان به دنیا آمد. از همان ابتدا به بازیگری تمایل داشت و ۱۹ ساله بود که تحصیل خود را در مدرسه بازیگری یوتنبوری آغاز کرد. پس از چهار سال از این هنر سرا فارغ التحصیل شد اما از همان ابتدای دوران تحصیلش کار بازیگری در تئاتر را به شکلی فعال شروع کرد. محیط زندگی و افکار او به گونه ای بودند که از همان دوران فعالیت سیاسی را آغاز کرده و پس از مدتی کوتاه به جریان های کمونیستی فعال در دهه ۱۹۶۰ پیوست.

کار حرفه ای او به گونه ای بود که در این دهه و دهه پس از آن بارها به شهرهای گوناگون سوئد کوچ کرده و با همکاری با افراد، گروه ها و ترکیب های گوناگون به کار هنری خود ادامه داد. در این دوران کاری ولی هیچگاه از فعالیت سیاسی نیز باز نایستاد.

در همین دوران، در سالهای میانی دهه ۱۹۷۰ بود که با فعالیت های هنری و سیاسی او آشنا شدم. به عنوان یک مارکسیست لنینیست انقلابی با فعالیت های سیاسی جریانات ایرانی و فلسطینی آشنا بود و به گونه های گوناگون به ویژه از فعالیت های ما - هواداران طیف

جمعه ۲۳ آبان ماه ۱۳۹۹ (۱۳ نوامبر ۲۰۲۰)
یادداشت‌ها:

- 1) Sven Wollter
- 2) Göteborg
- 3) Kommunistiska partiet Marxist-Leninister (Revolutionärer)

(KPML(r))

- 4) Tältprojektet
- 5) Luleå
- 6) Nynningen
- 7) Proletären

نادر ثانی: بدینوسیله
برگردان به فارسی
نوشته کوتاهی از
"سیون ولتر"، هنرمند
سرشناس و انقلابی
سوئد را که روز
سه‌شنبه ۲۰ آبان ماه
۱۳۹۹ (۱۰ نوامبر
۲۰۲۰) در پیامد دچار
شدن به بیماری کرونا
درگذشت را در اختیار
شما می‌گذارم. این
نوشته نخستین بار در
یک بروشور انتخاباتی
از حزب کمونیست

سوئد در سال ۲۰۰۶ به چاپ رسیده بود.

سیون ولتر:

چرا کمونیست هستیم؟

بسیاری از مواقع این پرسش در برابرم گذاشته شده است:

"چگونه تو که هنرپیشه بسیار خوبی هستی و به نظر می‌آید که انسان خوبی باشی، می‌توانی عضو حزب کمونیست باشی؟"

پاره‌ای از مواقع این پرسش به شکلی پرخاشگرانه و آزاردهنده مطرح می‌شود: "به گمانم عقلت سر جایش نیست، مگر نه؟"

در چنین مواقعی چاره‌ای جز آن نیست که پاسخی جز به عنوان نمونه این گونه داده شود:

"برو استراحتی بکن تا مستی‌ات بپرد!"

اما اغلب مردم به راستی می‌خواهند بدانند. آری، در اغلب حیرت‌آوری مردم به راستی می‌خواهند بدانند. درست مانند آن که گمان برده‌اند که چیزی را متوجه نشده‌اند. و من معمولاً این گونه پاسخ می‌دهم:

"مسئله در اساس خود به این گونه است که در میانه میدان دنیای امروز که سرشار از قهر، ستم، تحقیر از ما بهتران، آز و طمع سیرناشدنی ثروتمندان، ترور امپریالیستی و تهدید جدی‌ای که از جانب سرمایه‌داری جهانی در برابر ادامه حیات انسان‌ها در

این کره کوچک بینوا در کجکشان‌ی بی‌نهایت قرار گرفته است، باید ارزش و صداقت خود را حفظ کرد."

و مسئله دارای یک بُعد نظریست:

چگونه یک فرد می‌تواند در دنیایی که دست‌های شرکت‌های بزرگ در همه جا که کوچکترین امکان سود بردن بیشتر وجود دارد به وجود آورنده گرسنگی،



بیماری و مرگ عمومی در همه گوشه دنیای ما - بیش از همه در جهان فقیر اما نه تنها در آن جا - می‌باشند، چشمان خود را ببندد؟ چگونه یک فرد می‌تواند این را ببیند و نخواهد که کاری برای پایان بخشیدن به آن به انجام برساند؟

در چنین زمانی باید با خودمان، در همین جا و در همین لحظه کنونی آغاز بکنیم. از اینروست که من کمونیست هستم.

بالاسری‌ها، نخبان، تاکنون از خود هیچگونه خواست یا عملی جز حفظ ناعدالتی‌ها، آن گونه که هستند نشان نداده‌اند. و به راستی چگونه می‌توانند جز

این کنند؟ قرار گرفتن تحت ستم طبقاتی و شکاف طبقاتی اساسی‌ست که سیستم سرمایه‌داری بر آن بنا شده است. درست آن چه که قطب مطلق معکوس عدالت است.

من کمونیست هستم، چرا که می‌خواهم تلاش کنم که مبارزی در راه عدالت باشم. تا آن جا که می‌توانم. در دوران کوتاهی که در حیات هستم.

اما بیش از همه چیز به دلایل احساسی کمونیست هستم. این احساس را با پوست و استخوان خود احساس می‌کنم. وقتی در برابر دروغ‌ها و خیانت‌های انانی قرار می‌گیرم که گویا وظیفه تمامی حیات خود کرده‌اند که به هر بهایی که باشد قدرت خود و مقام بالای خود در جامعه را حفظ کنند، می‌خواهم بالا بیاورم. اما همزمان زمانی که بادهای سردی را که به جانب من می‌وزند، زمانی که می‌بینم که این بادهای از جانب آنان

که با پیکرهای فربه شده از بهره‌وری خود در سالن‌هایی تهی از هوا می‌نشینند، از جانب وحشیان بمباران‌کننده‌ای که در معابد بیروح خود تنه‌ایند، از جانب تمامی کلاهبرداران و جنایتکارانی که رهبری سرنوشت جهان را در دست دارند می‌آید، دلم برایشان می‌سوزد.

من کمونیست هستم چرا که می‌خواهم خود را یک انسان ببینم. من کمونیست هستم چرا که می‌خواهم همه بدانند که چه موضعی دارم. من در همبستگی با انسانیت و در ایمان به زندگی، کمونیست هستم.

ماهنامه کارگری

شماره ۸۲ منتشر شد!

ماهنامه کارگری چریکهای

فدایی خلق ایران را بخوانید و

در توزیع گسترده تر مطالب آن

بکوشید!

<https://www.siahkal>

www.kargari.com



IPFG
IPFG
شماره ۸۲، پانزدهم آبان ۱۳۹۹
THE IRANIAN PEOPLE'S FADAEE GUERRILLAS

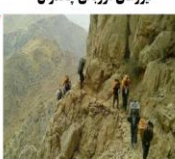


چریکهای فدایی خلق ایران
ماهنامه کارگری
کارگران جهان متحد شوید!

در باره زندگی رفیق شهید، عباس کریمی



قتل یک کوبلر توسط نلیک مستقیم نیروهای مرزبانی جالدران



سر سخن: "اساماندهی کوبلران"

توجیهی جهت کشتار کوبلران



یاسد پکنشه ۲۷ مهر ماه در جریان تیراندازی نیروهای مرزبانی جالدران در آذربایجان غربی، یک کوبلر ۲۷ ساله به نام امید شمس با اسلحه ۳ گلوله کشته شد. تا بر گزارش شبکه حقوق بشر کردستان، نیروهای سنگ مرزی پس از کشتن این کوبلر، بار سیگار وی را ضبط کرده و چند نفر را مجبور کردند تا پیکر او را به دورتر از محل باشگاه منتقل کنند. امید شمس، کوبلر ۲۷ ساله ساکن ماکو، دارای دو فرزند بود که تا بر گزارش شبکه حقوق بشر کردستان، پس از انتقال پیکر وی به پزشکی قانونی ماکو، خانواده او برای تحویل جسد، مجبور به پرداخت مبلغ دو میلیون تومان به عنوان پول گلوله شدند. غازی بر امار و کشتاری برهفته که مگانه راه را قطع کردند.

گزارش کوتاهی از مراسم گرامیداشت قیام آبان ۱۳۹۸

آمستردام - هلند



روز شنبه هفتم نوامبر ۲۰۲۰، در اولین سالگرد قیام آبان ماه توده های ستمدیده در بیش از ۱۶۰ شهر کشور، آکسیون مبارزاتی ای در میدان دام شهر آمستردام در هلند برگزار گردید. در این حرکت مبارزاتی یاد و خاطره بیش از ۱۵۰۰ قیام کننده پاس داشته شد که در جریان این خیزش بزرگ توده ای برای رسیدن به آزادی به دست رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. این آکسیون به دعوت "کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران در هلند"، که فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند بخشی از آن می باشند بر پا شده بود.

محل آکسیون با بنر ها و شعار های مبارزاتی و عکس های شهدای قیام آبان تزئین شده بود که نظر هر رهگذری را در این میدان پر رفت و آمد، به خود جلب می کرد. در جریان این حرکت، بیانیه کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران به زبان انگلیسی و هلندی از بلندگوی مراسم پخش شد و سپس با پخش سرود های مبارزاتی از شیلی، فرانسه، یونان و ترکیه فضای مبارزاتی خاصی شکل گرفت. به خصوص که شرکت کنندگان در این حرکت، در زمان پخش سرود ها در حین دست زدن، دور چادر آکسیون حرکت می کردند و به جلب توجه عابران و رهگذران می پرداختند. امری که باعث شد تعداد قابل توجهی از رهگذران به صحبت با رفقای حاضر در محل پرداخته و در رابطه با اوضاع و شرایط کنونی در ایران سؤال ها و نظرات خود را مطرح کنند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران نیز با گذاشتن میز کتاب به معرفی انتشارات سازمان پرداختند که با استقبال مراجعه کنندگان مواجه شد. برای نمونه یک خانم اندونزیایی ضمن مراجعه به میز کتاب پرسش هایی در باره وضعیت ایران و چرایی قیام آبان ماه طرح نمود که به آن ها پاسخ داده شد. همچنین یک دختر و پسر جوان ضمن مراجعه به میز کتاب، خواهان کتاب "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی شهری در ایران" شدند و در جریان بحث ها تاکید کردند که نظرات و نشریات سازمان را مطالعه و مواضع آن را تعقیب می کنند. این آکسیون که از ساعت ۲ شروع شده بود در ساعت ۴ با موفقیت به پایان رسید.

گرامی باد خاطره جانبختگان قیام آبان سال ۱۳۹۸

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران نابود باید گردد!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند ۹- نوامبر

خوانندگان گرامی!

به این ترتیب به اطلاع شما هموطنان آگاه و مبارز می رسانیم که نشریه "پیام فدایی" ارگان سیاسی-خبری چریکهای فدایی خلق ایران، از این پس صرفا به صورت الکترونیکی انتشار یافته و در اختیار شما قرار می گیرد. در صورتی که مایل به دریافت "پیام فدایی" و سایر انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران هستید لطفا آدرس ای میلی خود را به نشانی پست الکترونیکی سازمان که در زیر قید شده ارسال کنید تا پیام فدایی به طور مرتب، به شکل الکترونیکی در اختیار شما قرار گیرد.

E-mail:ipfg@hotmail.com

هموطنان مبارز!

"پیام فدایی"، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران را بخوانید و در نشر گسترده تر آن ما را یاری کنید!



آدرس پست الکترونیک

E-mail:ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

SiahkalFadaee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!